

رحیم عابد و ساجدی

۲ رکاد گفت:

— موريس عزيرم گمان ميکنم باندازة لزوم پتو گفته ام آنکسي را که شما خدا انگاشته ايد في الواقع عقل فعالی ميشن نيست اين عقل فعال مطلقا از عوالم الهی مافوق خود خبری ندارد و نهايت خوش باوري و ساده لوحی است که خود را خدای واحد و حقيقي ميشمارد . اگر بصفحة ۱۶۲ جلد اول تاريخ کيسای تصنيف سماحت ماب « روشن (۱) » مراجعه شود ملاحظه خواهدشد که نام اين « عقل فعال » (۲) خود پسند کوتاه فکر « بالدا باوت (۳) » است

۱ — (Du Chesne (Monseigneur Louis Marie Olivier) : یکی از روحانیون

و علمای آثارقده و از مشاهیر مورخین آخرفرانسه (۱۸۴۳ — ۱۹۲۲ م) که دارای مصنفات بسیار است در خصوص تواریخ کلیسه و حوادث قرون اولیه مسیحیه . از جمله کتاب این شخص کتابی است بنام تاریخ قدیم کلیسه که در ۱۹۰۶ م نوشته است در ۱۹۱۰ م عضو آکادمی فرانسه شد است و در ۱۹۲۲ م در شهر رم وفات کرده است .

۲ — ترجمه لغت دمیورژ (Demiurge) است و آن مشتق از کلمه یونانی دمیور

گوس (Demiourgos) است — آجلا موارد استعمال این لغت و اصطلاح پیدا میشود . لغت عقل فعال (دمیورژ) دو مورد استعمال دارد :

یکی در اصطلاح فلسفه ، قدماي فلسفه یونان نقص ذات الوهیت نمیشمردند که خود بنفصه

قیسم بر خلق دنیا نموده باشد زیرا مناسبتی بین مادی صرف و مجرد نیست پس باید امر متوسطی بین ذات الوهیت که مجرد صرف است و عالم کون که مادی صرف است موجود باشد انکسافورس (Anaxagore) اصول و قوانین عالم ماده را موجد دنیا میسپرد ارسطو میگفت خلقی که متناسب با کمال ذات الوهیت باشد هر در خودش در عالم خارج واحد ندارد — ایقوریون میگفتند که فرض آنکه این عالم شروع و مساد مخلوق خدا یان باشد مخالف با خوبی و بزرگی خدا یان است این نظریه سبب آن شده که تصور صادر اولی نمایند یعنی فرض کنند که حزمی از ذات الوهیت متجزی شده و آن حزه ماده کارگری شروع بحلق دنیا نموده است این صا در را افلاطون عشق میداد است سایرین

باری شاید تو باین مورخ کلیسایی مذهبی بیشتر عقیده مند باشی تا بمن که فرشته توام ، در هر حال دیگر باید بروم خدا حافظ .

اول مخلوق و اول صادر را عقل دانسته اند یا بروج کون تعبیر نموده اند و هم گفته اند که اگرچه این روح از حقایق و ارواح مجرد است ولی در مقام مادون خالق حقیقی و آفرینی است باطنیه چنان گفته اند که این روح بواسطه تماس با عالم کون و فساد و دنیای مادی خود فاسد گردیده و از ارواح ساقطه محسوب شده است.

ورد دیگر استعمال کلمه دمیورژ (عقل فعال) در اصطلاح لاهوتیون یعنی طهای مذهب است ، و اجمالاً تفصیل آن اینستکه : در قرن دوم میلادی جماعتی بر آن شدند که دیانات نصرانیه را با فلسفه شرقیه و یونانیه مزوج سازند و از این مزج فلسفه سرکی تشکیل دهند و بحثی که مدار گفتگوی آنها بود منشأ عالم و سبب شروری که در آن ظاهر است بود این طایفه نظر ناکند مادی بودند که ممکن است معرفت نامه واصل شد و پس از وصول بحقیقت نامه جمیع قضایا حل خواهد گشت . باین جهت این فلسفه خدیه «الادریه» و پیروان آن «الادریون» نامیده شده اند (الادریه برانسه gnosticisme گفته میشود که مشتق از کلمه یونانی «gnose» که معنی آن «میفهم» و «میدانم» است اشهر و اعظم حکمای ادریون والان ن (Valentin) است و طریقه مباحث او والان نیانسم (Vaentianisme) نامیده میشود . خلاصه آراء والان ن اینستکه : خدا ابدی و آزلی است یعنی ابتدا و اونها ندارد و کمالاتش فوق ادراک است و آن اب مصدر خیر است (اصطلاح افلاطون «مثال خیر») اما ماده مصدر شر است و ماده هم آندی و بدات خود موجود شده است و خداوند مستقیماً کاری باین عالم مادی ندارد ولی این ذات الوهیت و دنیای مادی عقل فعالی است (Demiurge) ابدنیاً مخلوق عقل فعال است ، لکن «دمیورژ» یعنی «سازنده» و «الان ن» عقل فعال را نقطه مقابل خدای حقیقی مشرد . در مباحث تمام پیروان مذاهب متنوعه ادریه اصل مهم همین فرض است که بین عالم ماده و حقیقت محض خالص الوهیت یک یا چندین واسطه لازم است زیرا چنانکه ذکر شد ادریون خواسته اند بین کتب مقدسه و فلسفه یونانیها توفیق داده باشند و چنانکه مشاهده میشود این فکر شبیه است بانچه بهرثورات بگلاگه تعبیر شده و افلاطون «مثل» نامیده و رواقیون «عقل فعال» نامیده اند .

موریس گفت:

— بمان .

آرکاد جواب داد:

— نمیتوانم .

موریس باصرار و الحاح گفت:

— حاشا که ترا باین آسانی رها نمایم خیر ممکن نیست بگذارم تو باین نحو

بروی تو مرا از فرشته موکل خود محروم داشته ئی خودت هم باید جبران خسارات وارده را بنمائی یا الله فرشته ئی دیگر بمن بده .

آرکاد باحال تعرض جواب داد که ابدأ در قوه او نیست که چنین تقاضائی

را پذیرد و از آنجائیکه با موزع کل ملائکه موکلین میانه ئی ندارد در اینموضوع ابداعاری از او ساخته نیست آنگاه تبسمی نموده گفت:

— نه موریس عزیزم خودت ملك موکلی از یالدا باوت بخواه .

موریس بی طاقت شده فریاد زد :

— نه ! نه ! نه ! یالدا باوتی در کار نیست ، تو فرشته موکل مرا از من گرفته ئی

خودت هم باید او را بمن باز دهی .

آرکاد گفت:

[ذیل صفحه ۲۸۵] — ۲ — Yaldabaoth : عقل صال (دمیورژ) صانع و پدید آورنده دنیا را اوفیتها (Ophites) یالدا باوت (Yalda — Balout) مینامیدند (اوفیتها هم یکی از احزاب در یون هستند و از جمله مبتدعین قرن دوم مسیحیت محسوبند) کلمه یالدا باوت یعنی زائیده از هر ج و مرج یا زائیده از ذرات مبنوئه حالت عوالم قبل از خلقت « این عقل صال را از ارواح ساقطه پنداشته او را خالق و صانع دنیا شمرده و حاکم و نافع بر آن دانسته اند و میگویند که یالدا باوت مثال خود پسندی و حب صانع شخصیه است و او بین خدای حقیقی و عالم ماده حائل و واسطه است .



— افسوس که از من بر نمیاید .

موريس بينوا گفـت :

— ها آرکاد چون هصيان ورزیده ئی اینکار از تو بر نمیاید؟

آرکاد :

— بلی .

موريس :

— بواسطه اینکه دشمن خدا هستی؟

آرکاد :

— بلی .

موريس :

— چون روح شیطانی هستی ؟

آرکاد :

— بلی .

موريس جوان فریاد کشید:

— بسیار خوب ! پس حالا من ملك موکل تو خواهم شد بنابر این دیگر ترا

رها نمی کنم .

پس از اینکلام موريس د اسپارویو آرکاد را برای خوردن صدف دریائی

با خود برد که نزد پ

فصل بیست و هشتم

کنکاش

فرشتگان عاصی بر حسب دعوت آرکاد و ریتا در محلی موسوم به «ژون شر [۱]» در کنار رودخانه سن در تالار تئاتر متروک مندرسی که پرنس ایستار از طبخ چرکینی موسوم به باراتان کرایه کرده بود جمع شدند سیصد نفر فرشته روی نیمکت ها و در کرسی ها مجتمع بودند در روی صحنه تئاتر که بقایای زینت های بیابانی بان آویخته بود یک میز و یک کرسی دسته دار و چند کرسی دیگر دیده میشد. دیوارها که باب ورنک و سفیده تخم مرغ و صمغ گلی و میوجبات رنک آمیزی شده بود در شوره پوشیده شده چندین جا شکاف خورده و پوسته پوسته ریخته شده بود و همین خرابی و بدهیبتی تالار هم گویا براهمیت و عظمت و بسیاری شور و هیجانیکه در آن محل دیده میشد افزوده و بیشتر آنرا جالب توجه قرار میداد. موقعیکه پرنس ایستار از جمعیت در خواست نمود که هیئت رئیسه ئی برای خود انتخاب نمایند و بدو رئیس افتخاری جمعیت را معین کنند اولین اسمیکه بقدر جمع حاضر خطور نمود نام کسی بود که صیتش دنیا را پر کرده است ولی یکنوع احترام شبیه به پرستشی بر تمام دهان ها مهر خاموشی زده بود و پس از لمحہ ئی سکوت نکتر که در آن مجلس حاضر نبود باتفاق آراء بریاست منتخب شد. ارکاد که جایش بین ریتا و کنفر فرشته ژاپونی معین شده بود طولی نکشید که باین عبارت شروع بصحبت نمود:

— ای ابناء آسمان! ای رفقا! شما از قید رقیت آسمان رسته اید و نوع عبودیت کسیرا که خود را بهوه مینامد ولی ما اینک باید بنام واقعی او که یالدا بالوت

ویرا بنامیم تکان دادداید ، این یالدا نااوت خالق عوالم نیست بلکه فقط يك فعال جاهل و وحشی است که يك جزء وضع و بسیار كوچك دنيا را در له اقتدار خود آورده و در همان جزء حفير تخم درد و مرک کاشته است اناء آسمان اکون از شما میطلبم رأی خود را بیان نمائید که آیا همه قید که بر ضد این یالدا نااوت صحتمیم و ویرا از بیخوبن براندازیم ؟
 يك بانك که مرکب از اصوات جمیع حصار بود در جواب بگوش رسید:
 - ملی موافقیم .

و چندین فرشته بکدومه بصدا آمده قسم یاد میکردند که در کوه مقر نااوت صعود خواهند نمود و دیوارهای شب و سنك سماقی را سرنگون نم ساخته جبار آسمانها را در باریکی های ابدی پرتاب خواهند کرد .
 ولی بانك صاف و رسائی آن اصوات درهم و برهم را شکاوته گفت :
 - ای کفره فبجره ای خارقین مقدمات ای دیوانگان نا بکار ترسید خود بارزید ، که اینك بد قدرت خداوندی بر شما دراز است .

گوینده این کلام مرشته مؤمنی بود که ایک جذبه ایسان و عشق آرزوی به مجد و مفخرت مؤمنین نابین و شهدا را میکشید و از اینجا که مانند خود حسود بود میخواست از قشگی و زیبایی فداکاری محروم نماید ز آن حبه شبیه ناسان باشد این بود که خود را با این کفره طرف نموده بد که در مقابل کفریات آنها مقاومت و ایستادگی نموده آنها را منجم بسازد و بالاخره مورد ضرب آنها واقع شود .

جمیع حصار با تگای های آماجحه به غیظ و غضب متوجه او شدند و آهائیکه بودند او را زدند

فرشته بالهجه صاف و تندی فریاد میزد .

المجد الله المجد الله المجد الله .

یکی از فرشتگان متمرّد نظوری گردن او را فشرد که اناشید سبحانی و حمد و ثنای خداوندی در حنجره‌اش شکسته شد خلاصه بینوا بر زمین افتاده یا بحال حضار گردید .

پرنس ایستار از زمین بلندتر نموده با دو انگشت بالهای او را گرفته بعد خود مانند ستونی از دود بریا ایستاده در بجه‌ئی را که احدی جز او قدش باز نمیرسید باز کرده آن فرشته مؤمن مقدس را از درز پنجره بیرون انداخت دوباره جمعیت مقرون با تنظیم شده آرکاد دنباله سخنان خود را گرفته گفت :

— رفقاً ایك که در عزم خود حازمیم باید در جستجوی طرق اجرای نقشه خود برائیم و بهترین راهها را انتخاب نمائیم پس لازم است بحث و گفتگو کنیم که چگونه بایست وارد عمل شد آیا باید بقوه قهریه بدشمن حمله نمائیم یا بهتر آن است که تشبث بديك سلسله اشاعات و تبلیغات که مستلزم طول مدت و صبر و حوصله است شده اند بديك ساکنین آسمانها را بامر خود دعوت نمائیم تمام جمعیه يك صدا فریاد زدند :

— جنك ! جنك !

و چنان حرارتی در حضار مشاهده میشد که بخيال میرسید آواز شیور جنك و نانك طبل هم شنیده میشود .

توفیل که دو واقع علی رغم خود لزوم پرنس ایستار در آن جمعیه حضور یافته بود قیام نموده نارنگی پریده و هیئتی ژولیده و حالتی غمزده و محزون گفت . — برادران بچه را که میخواهم بگویم حمل بر سوء نیت من نکنید و بدانید که در این سخن تنها چیزیکه ما هم من است محبت و دوستی نسبت بشما ها است اگرچه من یکنفر موسیقی دان بینوائی بیش نیستم ولی سخن مرا

بپذیرید و یقین داشته باشید که تفسه هائیکه ریخته اید این دفعه هم عقیم و بلا نتیجه خواهد ماند و در مقابل حکمت الله که همه چیز را پیش بینی نموده است کاری از پیش نخواهید برد .

توفیق بله پس از این صحبت در حالیکه باران سخریه و استهزاء بروی میارید بجای خود نشست و آرکاد در تعقیب سخنان خود گفت .

— البته صحیح است و من در این قسمت معارضه نمی ندارم که یالدا باوت همه چیز را پیش بینی میکند ولی در عین این پیش بینی برای اینکه صفت اختیار ما را سلب نکرده باشد و جبری در میان نیاید طوری سلوک میکند که گویا هیچ چیز را پیش بینی نموده است هر دم مضطرب و حیران و متعجب است و حوادث بسیار محتمل الوقوع ویرا نغفلت میگیرد بطوریکه سرگم میشود بلی اینکه یالدا باوت خواسته است موضوع آزادی و مختار بودن مردمان و فرشتگان را با علم به مستقبل خود یعنی با علم ازای توفیق نهاده است که دائماً دچار مشکلات مغلق و لاینحلی باشد و هر دم دستخوش سرگردانی های وحشت آوری شود علاوه عقیده من یالدا باوت هیچوقت قادر نیست دور تر از نوك بیسی خود را ببیند و ایداً قوه پیش بینی ندارد از جمله مطلقاً اظهار نداشت که آدم ابوالبشر نافرمانی کند و عصیان ورزد دیگر آنکه قبل از خالق بشر آنقدر سخنان آنها را کم احساس نموده بود که نزودی از خلقت آنان نادم و پشیمان شد و آنها و جمیع حیوانات را که هیچوجه من الوحوه مستحق سرزنش و ملامت نبودند در آهای طوفان غرق نمود از جهت جنبه تک نظری و گویاه فکری و بی نصیر بی میتوان او را به « شارل دهم » که پادشاه سنجیب و ممتازش محسوب داشت تشبیه نمود باری اگر ما قدری با حزم و احتیاط حرکت کنیم باسانی میتوانیم او را نغفلت بگیریم گمان میکنم نظریات من سبب اطمینان برادر من شده باشد .

شبیهِ تر است تا به یروس (۱) « فردریک کبیر (۲) » و برای اثبات صحبت خود گفت :

— در موقع عصیان اول هم که قبل از ابتدای زمانها بود جنگ دو روز بیش طول نکشیده بود که عرش بالدا با اوت لرزه درآمد البته صحیح است که عقل فعال فائق آمد و بر عاصیان غلبه جست اما باید دانست که چه چیز سبب فتح او شد ؟ علت فتح او پیش آمد و تصادف طولانی بود که در بحبوحه جنگ پیش آمد صاعقه لرشیطان و اعوان و اخصارش باریدن گرفته آنها را خرد و خمیر و سیاه کرده از پا درآورد بلی بالدا با اوت فتح خود را بصاعقه مدیون است صاعقه تنها سلاح او است و گاهی این سلاح را سوء استعمال نموده در غیر موقع بکار میبرد مثلاً در وسط ترقی و وعده است که قوانین خود را جهراً و رسماً اعلان نمود (۳) و چنانکه بی گفته است : آتش پیشرو او است [۴] «

۱— Prusse : — بهترین دول اتحاد آلمانی که پای تخت آن شهر برلن و

بلاد عمده آن کولون — برسلو — فرانکفورت — هانوفر و ماگدبورگ است و قریب ۳۷ میلیون عوس آن میباشد اهالی یروس چندین قرن است که بصفت رشادت و جنگ حوثی معروفند

۲ — Frédéric Le grand یا فردریک دوم . نورگترین پادشاه سلسله « هوهنر —

وارن » یروس که علاوه بر آنکه یکی از ابطال و جنگجویان نامدار است مدبر و سانس معروفی شمرده میشود و هم بسیار تعلم و ادب راغب بوده است .

۳ — اشاره به باب نوددهم سفر خروج تورات آیه ۱۶ و ۱۷ که نص آن این

است . و دانم شد در روز سیم بوقت طلوع صبح که رعدها و برقها ابر غلبط بر کوه پدیدار آمد و آوارگی نسیار سخت بطوریکه تمام قوم که در لشکرگاه بیرون آورد و در بابان کوه ایستادند .

۴ — اشاره به آیه ۱۸ باب نوددهم سفر خروج تورات که نص آیه آن اینست :

« و خامی کوه سینا را دود فرو گرفت زیرا خداوند در آس بر آن برول کرد الی آخر آیه »

باری « سنك » فیلسوف گفته است که چون صاعقه فرود میاید عده بسیار قلبی را در معرض خطر میاندازد ولی همه را میترساند این تبصره برای مردمان قرن اول مسیحیت تبصره صحیحی بود ولی دیگر امروز در موضوع فرشتگان قرن بیستم صادق در نیاید یکی از ریزهائیکه مدلل میدارد که یهوه با وجود داشتن رعد و برق چندان قوی نیست خوف و خشیت بسیاری است که از ساحتن برحی که از خشت و قبر بود [۱] حاصل نمود مختصر کلام وقتیکه هزاران ارواح آسمانی بادت رس داشتن آلات مستحده از علم جدید باسماں حمله نمایند آیا شما رفقا تصور میکنید که این کهنه دینر منظومه شمسی با فرشتگانیکه هنوز مانند جنگجویان عهد « ابراهیم [۲] » مسلح اند تاب مقاومت خواهند آورد؟ جنگجویان یهوه هنوز تا امروز کلاه خود های طلائی و سپر های الماس بکار میبرند میکائیل که بهترین قائدی است جز جنگهای

۱ - اشاره به باب یازدهم سمر نکون از آیه اول بعد که فص آن این است :
 « وتمام جهانیان را يك زبان و يك لغت بود و وانم شد که چون از مشرق کوچ بگردند
 همواری در زمین شمار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند و بیکدیگر گفتند بیائید خشتها بسازیم
 و آنها را خوب بیزیم و ایشانرا آجر بجای سنك بود و قبر بجای گچ و گفتند بیائید شهری
 برای خود بنمائیم و برجی را که سرش تا سمان برسد نامی برای خوبستن پیدا کنیم مانند
 که بر روی تمام زمین پراکنده شویم و خداوند ارواں خود تا شهر و برحی را که بی آدمی میکردند ملاحظه
 نماید و خداوند گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشانرا يك زبان و این کار را شروع کرده
 اند و این هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممنوع خواهد شد اکنون نازل شویم و
 زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن بیکدیگر را تفهمنند پس خداوند آنها را از آنجا
 بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند از آن سبب آنها را بابل
 نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل چهارا مشوش ساخت و خداوند ایشان را
 از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود . »

۲ - مقصود ابراهیم دینر حضرت اسحق و حضرت اسمعیل است.

تن بن فن دیگری در علم حرب نمیداند هنوز عرابه های جنگی زمان فراغنه را آخرین ادوات جنگ می شمارد و هیچوقت اسم نیزه داران مقدونیه نمی (۱) بگوشش نرسیده است .

آرکاد جوان بدین منوال صحبت مقایسه بین جنگجویان زبان بسته یالدا با اوت واقفاج حساس و باشعور انقلاب را مدتی ادامه داده پس از آن در موضوع متاع ثروت و وسائل مالی بمباحثه پرداختند .

زیتا با اطمینان خاطر میگفت که برای شروع جنگ بحد کفایت پول موجود دارند و مخازن کربائی سفارش داده شده است و علاوه گفت که يك فتح خودش اعتبار بزرگی ایجاد خواهد نمود .

مباحثه و گفتگو با حرارت تمام درهم و برهمی بسیار در جریان بود با صافه در این ککاشستان فرشتگان هم مانند مجامع ننی نوع بشر حرف های بیهوده بسیار گفته میشد هر اندازه که باخذ رأی نزدیکتر میشدند بهمان اندازه هیاهو و درهم و برهمی بیشتر و شدید تر میشد از مسائل مسامه نیکه احدی معارض آن نمود این بود که فرماندهی کل و سپهسالاری سپرده بکسی خواهد بود که برای اولین مرتبه علم عصیان را برافراشته است ولی ار آنجائیکه همه آرزومند بودند که جزو صاحب منصبان زیر دست شیطان باشند هر کسی در ضمن آنکه صفات لازمه مرد جنگی را شرح میداد دلایل انتخاب صاحب منصب قابل را ذکر میکرد در واقع خود را معرفی مینمود و بهمین نظر بود که آلکور جوانترین آن فرشتگان عاصی با سرعت این کلمات را بحضور القانمود :

— خوشبختانه در قشون یالدا با اوت فرماندهی نصیب السابقون السابقون

۱ — La phalange macédonienne — و رشیدترین روح اسکندر کبیر که غالب

انحاف خود را به بساط این فوج قدیون بوده است .

آن خواهد بود که عقل و هوش یک نفر آدم بتواند آنرا ادراک نماید زیرا همان
 ازه که وسائل فنی روز بروز زیادتر و متعددتر میشود راههای خیط و اشتباه
 الی مالا پایه بیشتر میشود تقسیمی که هوش و ذکاوت رؤسا را نکلی فالج مینماید
 بنگه توسعه دایره نظام بدرجه معینی رسید تقریباً همان درجهائی که اروپائیان
 مشق ما نزدیک است بان درجه برسد دیگر باهوش ترین قائد و ملید ترین سردار
 يك عرض اند و از نقطه نظر یکفایتی هر دو مشابه و معادل یکدیگرند يك نتیجه
 بر تجهیزات جدیده اینست که روز بروز قانون عدد دقیق تر و منظم تر صدق
 یابد و بر قضایا تحمیل میشود

از مسلمیات است که ده نفر ملك عاصی از ده نفر ملك بالدا با اوت شجاع
 و بهتراند ولی ابدأ مسام نیست که يك میلیون فرشتگان عاصی از يك میلیون
 شتگان بالدا با اوت شجاع تر و بهتر باشند . اعداد نزرک در جنگ هم مثل
 ر موارد هوش و مزایای فردی و شخصی را نفع يك قسم روح اجتماعی
 بار ندوی و ابتدائی از میان میبرند .

هباهوی مکالمه و مباحثه حضار بعدی بود که صوت فرشته فیلسوف شنیده
 شد معذک او در وسط بی اعتنائی عمومی خطائ خود را بپایان رسانید .
 فریادهای دعوت نذال و وعده های فتح و طفر از منبر خطرات بلند بود
 از هر گوشه مدح شمشیر مدافع حقوق حقه بکوش میرسید اوسایله کسب
 نهای پر هیجان نیست بار سلفاً فتح و فیروزی فرشتگان عاصی تقدیر و تحسین
 - فریادهای « زنده باد جنگ » بعد از سماوات صم و اکم میرمید .

در بین آن هیجاناتها و قال و قیل ها یرنس ایستار بر منبر خطرات بالا رفته
 حالیکه تمام کف آن صحه در زیر وزن هیکل او در ناله و این بود گفت :
 - رفقا شما طالب فتح و ظفرید و البته این امری اسباب طبیعی و عادی

است ولی اینکه جنک را وسیله فتح و ظفر شعرده اید دلیل بر آن است که
 ها هنوز دستخوش ادبیات و شعرید و شاعران در زیر تنقل ارجوز
 حماسه یوسیده شده است امروز ممکن نیست که فکر جنک در دماغی
 آدمغه سبک مردان متوحش یا افسانه نویسان متاخر داخل شود . آخر -
 چه چیز است ؟ نه این است که يك قسم مسخوره خنده آوری است که .
 تهیج احمقانه حس شاعرانه جنک نوازان وطن دوست است ، اگر ناپل
 يك قسم هوش عملی و نفعی میداشت بجنک نمی پرداخت ولی ناپلیون مر
 بود خیال بافی و سرمست ارجوزه های « اوسیان [۱] » . عجبا شماها فر
 میزید : « زنده ناد جنک » ای سبک مغز ان خرافت ماب آخر چه و
 اشخاص صاحب فکر هوشمندی خواهید شد . صاحبان فکر و هوش هیچو
 از خواب و خیالهایی که فن حرب را تشکیل میدهند چشم داشت قوت وقد
 ندارند و علم و فن حرکات عسکریه و علم مصافات و قلعه بندی و توپ
 و سایر کارهای عیب و لیهوده را بازیچه می شمارند و اصلا بجنک که يك
 با یوسی است عقیده ندارند بلکه عقیده شان بشیمی است زیرا علم است
 هوشمندان در پی دانستن فنی هستند که وسیله آن فتح را میتوان در يك
 جبر و مقاله ئی مکنون داشت .

پرس ایستار در پایان کلام شیشه کوچکی از حبیب خود بیرون آورده ا

حضار نشان داد و باتسم حاکی از مسرتی فریاد زد

- فتح این است -

۱-Ossian نام یکنفر شاعر اسکو تلاندی پسر فنگال پادشاه مقطعه ئی از اسکولا
 که مخورون نامیده میشود این شاعر حماسه سرا که در قرن سوم میلادی سیرسته اش
 رزمی از خود باقی گذاشته که در ادبیات عهدرومان تبسم بسیار نافذ و مؤثر واقع شده-

(فصل بیست و هفتم)

فصلی که سر يك امر مرموز مهمی که غالباً دولی را برضد دول دیگر رمی انگیزاند و سبب خراب و دمار غالبین و مغلوبین میزدد در آن آشکار شود و هم دراین فصل قاری عاقل [اگر خواننده عاقلی پیدا شود چیزی له شك بسیاری در آن دارم] در این عبارت مهم تفکر و تدبر خواهد نمود که . « جبك يکوع تجارت و کسبی است » .

فرشتگان متفرق شدند آرکاد و زیبا در دامنه اتلال « مودون [۱] » روی علفها نشسته و برودخانه سن که در بین درختان بید روان بود نگاه میکردند. آرکاد گفت .

... در این دنیا در این جهان که جهاش مینامند و چیزهای بلید و نجس زن بسیار بیشتر از اشیاء طاهر و نقی است هیچ موحود صاحب فکری تصور نخواهد کرد که نتواند بگذرد و يك جبرء لایتهجزای آنرا معدوم و نابود نماید بها چیزی را که میتوانیم معاهد شویم این است که ممکن است نسبت بعضی از نباتات را بیکدیگر و وضع آنها را اینطرف و انطرف تغییر دهیم و یا ترتیب و اهک بعضی ذرات حیاتی [سلول] را عوض کنیم و اگر دوست تدبر شود این آنچه از ما ساخته است همین است و در این اقدام بزرگی که در ضر داریم تنها کاری که نتوانیم نکنیم این است که بعضی چیزها را جابجا کنیم پس از آنکه معارض اول یعنی شیطان را بجای یالدا مالوت مستقر سازیم دیگر همه خود را کرده ایم و بیش از آن نامری موقوف نخواهیم شد خوب

— Meudon . — نام محلی در کنار رودخانه سن در نزدیکی شهر پاریس و فاصله ۱۱ کیلومتری شهر ورسای .

زیتا حالا باید دانست که فساد در طبیعت و ماهیت اشیاء است یا در ترتیب و وضع اشیاء . این است امری که فهمش ضروری است . زیتا من بسیار مضطرب و پریشان حالم

زیتا جواب داد :

- رفیقم اگر شرط کار و عمل دانستن اسرار طبیعت میبود هیچوقت کسی موفق بکار و عمل نمیشد حتی کسی زندگی هم نمیکرد زیرا زندگی کردن عبارت از کار کردن است خوب آرکاد آیا بهمین زودی در عزم و اراده خود سست شده اید ؟

آرکاد بزینتای مهوش اطمینان داد که در عزم خود تزلزلی پیدا ننموده و بر آنست که عقل فعال را در ظلمات اندیه بیفکند

در آن بین اتومبیلی در حاده میگذشت و یک قطار گرد و غبار در عقب آن دیده میشد آن اتومبیل چون نزدیک دو فرشته رسید ایستاد و بینی نوک برگشته «بارون آوردن» از دریچه آن نمایان شد

آوردن سرمایه دار که خود فرشته آسمانی بود بانها گفت .

- سلام علیکم دوستان آسمانی ام سلام علیکم از ملاقات شما بسیار خوشوقتم موضوع مهمی بود که میخواستم بشما ابلاغ نمایم و همان این است که بی حس و حرکت نمایید نخواهید هوشیار باشید تا تواناید تظاهر کنید تجهیز کنید از آن میترسم که اگر کاهلی نمائید یالدا نا اوت شما را اخفات بگیرد برای جنگ خزانه و ذخائر بسیار دارید بدون دریع این خزانه و ذخائر را بکار بیندازید . بر حسب اطلاعی که بمن رسیده است ملک مقرب میکائیل مقدار زیادی صاعقه و توپ و تفنگ دو آسمان سفارش داده است بساوند اگر معرفت من اطمینان دارید لازم است بدون درنگ پنجاه هزار مخازن جمع و جذب

ناجی محسوب شود لازم بود خطری حیات مملکت را تهدید نماید این بود که خواستگار يك چنین مخالفه‌ئی بود لذا از رئیس نظمیة از کیفیات و اهمیت آن خبر سؤالانی نمود رئیس نظمیة بتفصیل هرچه میدانست بیان نمود و گفت از قرائن چنان مستفاد میشود که این اشخاص هم پول دارند و هم با هوش و فعال اند ولی بسیار حرف میزده اند و عددشان بسیار بیشتر از آن بوده که بتوانند در حقا و با توافق نظر کار کنند. وزیر درحالیکه در کرسی بزرگ خود تکیه نموده صندلی را بعقب برگردانیده بود بفکر فرورفت، میز تحریر سبک اقام امپراطوری (۱) که پشت آن نشسته بود قالی های قدیمی که بدیوارها آویخته بود ساعت دیواری چهل چراغهای عهد رستوراسیون (۲) خلاصه همه چیز آن تالار رسمی اصول معظمه حکومت و زمامداری یعنی مکر و جسارت را که در توالی و تنایع انواع و اشکال حکومت ها از اصول لن یتغیر ولن یتبدل است بوی تلقین مینمود پس از مختصری تأمل و تفکر چنان از مقدمات فکر خود استنتاج نمود که بایست مهلت داده شود تا آن غائله اضحی بگیرد و قدری ریشه پیدا کند حتی شاید انسب آن باشد که کمکی هم بشود آب و تابی بان داده شود و قدری بررنگ و خال و خط آن افزوده گردد و اقدامی بر رشح و دفع آن عمل نیاید مگر پس از آنکه تمام استفاده های ممکن از آن حاصل شود.

لذا رئیس نظمیة توصیه نمود که با نهایت دقت و مواظبت از نزدیک نگران آن امر باشد و روز بروز خبر حوادث را ابلاغ نماید و فقط بهمین اخبار قناعت کند و

۱— Style Empire. — سبک مخصوص به آنا رصعتی و بدون طریقه دوره امپراطوری نابلیون یونانارت .

۲— Restauration: — مقصود از عهد رستوراسیون دوره ایست که سلسله بوربون ها پس از سقوط نابلیون کبیر دوباره به سلطنت می‌رسند یعنی از ۱۸۱۴ میلادی که لوی هیچدهم سلطنت رسید تا ۱۸۳۰ که برادرش شارل دهم از سلطنت ساقط شد .

در آخر سفارشها گفت:

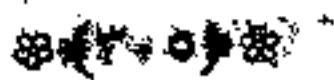
— خوب اینکار را با احتیاط و کاردانی شما که بان معروف و مشهورید و آنگذار میکنم: مواظب باشید ولی داخل در قضیه نشوید.

وزیر پس از آن سیگاری روشن نموده چنان آرزومند بود که بیمن آن غائله از مخالفت مخالفین بکاهد و بر قدرت خود بیفزاید اهمیت همقطاران خود را در انظار کم کند رئیس جمهور را تحقیر و خاضع نماید تا جمله خود ناجی منتظر موعود شود.

رئیس نظامیه متحد شد که تعالیم مقام وزارت را پیروی نماید و وعده داد که جز بمراد خاطر سرکار رئیس الوزراء قدمی در ندارد و اشخاصی را که بارانان نام برده بود تحت مراقبت گذاشت و به اثراها دستور داد که در تحت هیچ عنوانی ولو هر چه واقع شود در آن امر مداخله نمایند. پرنس ایستار چون خود را تحت مراقبت میدید بحکم آنکه احتیاط و زور را با هم توأم کرده بود نارنجکهای را که در ناودانهای منزل خود پنهان کرده بود بیرون آورده برای آنکه رد گم کند از اتومبیل های عمومی به ترن های زیر زمینی و از ترن های زیر زمینی اتومبیل های عمومی رفته با هزاران پیچ و خم ماهرانه راه های مختلف پیموده بالاخره نزد تئوفیل رفت و در آنجا نارنجکها را نامانت سپرد.

آرکاد هر دفعه که از منزل «کوچه سن ژاک» خود خارج میشد مردی را که بسیار ذهن میزد با خود مواجه و مقابل می یافت که دستکش های زردی در دست داشت و یک قطعه الماسی که درشت تر از الماس «رژان (۱)» بود

۱— Le Régent: — الماس معروفی که ۱۲۶ قیراط وزن آن و یکی از الماسهای مشهور دنیا و از جواهرات ملی فرانسه و فعلاً در موزه لوور پاریس محفوظ است کله رژان یعنی «نایب السلطنه» و این الماس نامعاست رژان نامیده شده است که فیلیپ دورلئان که از ۱۷۱۵ تا ۱۷۲۲ میلادی نایب السلطنه مملکت فرانسه بوده آنرا در سنه ۱۷۱۷ در دوره نیابت سلطنت خود خریداری نموده و تقاضای فرانسه افزوده است.



بدستمال کردن خود زده بود از آنجا که آرکاد بچیزهای زمینی آشنائی نداشت
 ابدأ التفاتی باین مرد و این برخورد نمیکرد ولی موریس د اسپارویو که حفظ
 ملك موکل خود را بعهده گرفته بود با کمال اضطراب خاطر باین مرد نظر
 میکرد و میدید که وی در پشت کار داری وهم در فطانت و هوش بالا دست
 مسیومین یونی است که سابقاً در حوالی منزل او از سردرهای عمارت سوردریر
 گرفته تاجلوخان کیسای د سن سولیس و را در تحت نظر و مراقبت گرفته
 بود موریس روزی دو یا سه بار برای دیدن آرکاد بمنزل او میامد و پیوسته
 او را از خطری که متوجه بود مطلع میکرد و بسیار تاکید و توصیه مینمود که
 منزل خود را عوض نماید.

موریس هر شب فرشته را بمیخانه های شبانه برده و در آنجا با مصاحبت
 دخترانی شام میخوردند در این میخانه ها بود که موریس پیش بینی ها و عقائد
 خود را راجع بمسابقه مشت بازی که قریباً واقع میشد بیان نموده بعد میکوشید
 که وجود خدا را برای آرکاد اثبات نماید و لزوم مذهب و قشنگی های دیانت
 مسیحیه را مدلل سازد و در پایان سخن از آرکاد میطلبد که دست از اعمال
 کفر آمیز و جایت کار خود برداشته و یقین داند که جز تلخی و نومیدی
 نمری نخواهد چید

غالباً آن جوان از راه استدلال میگفت :

— زیرا هرگاه مسیحیت امر باطل و غلطی میبود همه میدانستند و بطلان
 آن معلوم میشد .

دختران محض احساسات دریه موریس را تصدیق نموده نا او همراهی
 میکردند و چون آرکاد قشنگ بترنایکه دوخور فهم آنها باشد به بعضی عیسا رات

گفرا آمیز لب میگشود دخترها گوش خود را میگرقتند و او را امر بسکو کردند مبادا با او باتش صاعقه بسوزند زیرا این مهوشان میداستند که در عالم قدرت کامل و خوبی مطابق خود چون اراده فرماید که از این ودشنام ها انتقام بکشد کاملاً قادر بر آن است که من دون سوء نیت و گناهکار را با یکدیگر معدوم نماید .

گاهی فرشته و حافظش موریس برای صوف شام بمنزل ثوفیل ، موریس گاهی متذکر میشد که حبیب و دوستدار بوشوت است و چون که ارکاد نسبت بان مقینه رعنا بسیار گستاخی میکند دلگیر میشد و بدش بود اما بوشوت پس از آن روزی که ثوفیل آن نیصکت گل و بوته دار را نموده و او بلافاصله با ارکاد در روی آن متحد شده آنرا معهد محبت و قرار داده بود این گستاخی ها را باو اجازت میداد موریس که مادام را بسیار دوست میداشت کمی دوستدار بوشوت بود و تا همان اندازه کمی هم بر ارکاد حسد میورزید و حسد که عاطفه طبیعی انسان و است هر قدر اندک هم باشد باز سبب درد سوزان آنها است باری مو بد گمان شد و از طرفی طبیعت حساد بوشوت و اخلاق آرکاد بعد حقایق را بر او مکتشف میساخت این بود که دائماً ارکاد را مورد و بدگوئی و حرفهای تلخ داشت و بدی اخلاق و رذالت عادات او را و تمسخر مینمود آرکاد با کمال خون سردی جواب میگفت که بسیار است که مقتضیات حوائج عضوی را با نند قوانین و اصول معینه اخلاقی و خود علما و باحثین مواضع اخلاق در مورد ترشحات بعضی غدد و مشکلات عظیمه میشوند بعلاوه میگفت .

- از طرف دیگر من کاملاً بر آنم که تقریباً غیر ممکن است باخلاق طبیعی معین و منظمی قائل شد، طبیعت اصول و قوانین ندارد و هیچوجه من الوجوه دلیلی بر این عقیده نداریم که حیات انسانی قابل احترام و ستایش باشد طبیعت لایابالی ولی اعتنا هیچ فرقی و تمیزی بین خوب و بد نمیدهد و همه برای او یکسان است.

موریس جواب میداد

- ها بس می بینید که دیانت لازم و ضروری است

آرکاد دوباره میگفت :

- این اخلاق را که مدعیان میگویند وحی آسمان و منزل از عالم بالا است چون بحقیقت نظر شود مشاهده مینمائیم که مأخوذ از عادات و تجربه بسیار بدوی و خشن است بلی تنها چیزیکه مدبر اخلاق مردم است تجربه و عادت است آنچه را آسمان نازل میکند عبارت از همان عادات لهنه است این قانون آسمانی که در قلعه فلان سینا در وسط آتش بازی بر مردم اعلان شده جز برین خرافات و عادات مردم چیزی بیش نیست اما بعلمت اینکه اخلاق و عادات مردم دائماً تغییر و تبدیل می یابد و دیانت ها مانند دیانت یهود و مسیحیت بسیار طول میکشند اخلاق این دیانات هم تغییر میکنند .

موریس که گویا هوشش در کار زیاد شدن بود گفت :

- در هر حال آیا با من موافق و هم عقیده ای که دیانت از بسیاری از بی برنسی ها و بسیاری از جنایات جلوگیری مینماید ؟

آرکاد گفت .

- برعکس دیانت مشوق جنایات است مثل قتل ایفیژنی

مورس بفریاد آمده گفت :

— ای آرکاء وقتیکه حسن استدلال و منطق تو را می بینم از اینکه خود اهل علم و منطق نیستم خوشحال میشوم .

در بین این قبیل مباحث بود که تئوفیل پشت پیانو نشسته درحالیکه گیسوان بلند بورش صورتش را پوشانیده بود روی دستانهای پیانو خم شده و انگشتان توانای خود را بر ملامس پیانو نهاده باری میگرد و رساله موسیقی آلبین ملکه گواگونند را از سر تا به بن میخواند .

پرنس ایستار گاهی باین مجامع دوستانه میآمد همیشه جیب های خود را با نارنجك و شیشه های « شراب شامپانی » (۱) ابداشته داشت و این نارنجك ها و شراب ها را بسخاوت و حوانمردی بارون آورد نغم مدیون بود اما بوشوت از آنجا که پرنس ایستار را شاهد و علامت فتح و ظفر خود میشمرد از دیدن او خوشحال میشد و بیاد غله و قیروزی روی نیمکت گل و بوته دار میافتاد بلی پرنس ایستار در مقابل بوشوت حکم سر بریده « جلیوٹ (۲) » را داشت در دست « داود (۳) » جوان ولی بوشوت نسبت به پرنس ایستار اعجابی داشت بدان جهت که در فن موسیقی مهارت بخرج میداد و هم از آن سبب که ایستار قون

۱ — Champagne : — نام مقطعهئی از مقاطعات شمالی فرانسه که شراب آن بسیار معروف است .

۲ — Goliath : — جلیوٹ یا جلیات نام مبارز فلسطینی که شرحی که در باب مقدم کتاب اول صوئیل مذکور است غول فیهی بوده و در مقابل لشکر بنی اسرائیل هل من مبارز میگفته و بالاخره داود بر او غالب آمده سراورا از تن جدا ساخته است .

۳ — مقصود داود بنی دومین پادشاه بنی اسرائیل است که پس از غله رجبان داماد شائلو شده و پس از او پادشاه بنی اسرائیل گردیده است . و در قرآن مجید از جلیات به «جالوت» تعبیر رفته است .

و قدرت بسیاری داشت همان قوت و قدرتی که وی بر آن فائق آمده است دیگر از چیزهایی که بوشوت را نسبت به پرنس ایستار معجب ساخته بود این بود که ایستار قادر بر نوشیدن شراب بسیاری بود .

شبی در حالیکه موریس در اتومبیلی آرکاد را از منزل بوشوت بر میگرددانید که بخانه کوچه سن ژاک برود در مقابل منزل در زیر آسمان تاریک العاص جاسوس را دید که مانند فانوس بحری میدرخشید و چون اتومبیل نزدیک منزل شد سه نفر آژان دو چرخه سوار که در اطراف آن جاسوس بودند در جهات مختلفه متفرق شدند آرکاد ابدأ اعتنائی نکرده ولی موریس دانست که تاجه اندازه حرکات آرکاد مورد توجه طبقات مختلفه عمال حکومت است و چنان بنداشت که خطر قریب الوقوع است لذا فوراً تصمیمی اتخاذ نمود .

صبح روز بعد موقعیکه هنوز آرکاد در بستر بود موریس آمد که او را بکوچه رم منتقل نماید و تأکید نمود که زود لباس پوشیده در پی او روان شود و گفت :

— بیا که دیگر این منزل محل امنی نیست تحت مراقبت هستی امروز یا فردا است که توقیف شوی آیا میل داری که در محبس بخوابی ؟ نه پس زود باش ! بیا میخوام ترا در جای امن و مطمئنی جای دهم .

آرکاد با لهجه ئی که حاکی از رحم و دلسوزی بود بناجی ساده لوح خود خندیده گفت :

— موریس مگر نشنیده ئی که درشته ئی از قرشنگان درهای محبس بطرس را شکسته حواری را نجات داد [۱] ؟ خوب موریس جوانم خیال میکنی که

۱ — اشاره بابه ۱۸ و ۱۹ باب پنجم کتاب اعمال رسولان که نفس آیه ایست

دور رسولان دست انداخته ایشان را در زندان عام آنداختند شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده گفت الی آخر .

من در قوت و قدرت مادون این فرشته که یکی از برادران آسمانی من است
باشم و تصور میکنی که آنچه را او برای خاطر آن صیاد در یاچه طبریہ بعمل
آورد من برای خود عاجز باشم ؟

موریس در جواب گفت :

- اطمینان بسیاری باین قضیه نداشته باش آن فرشته بر حسب يك معجزه‌ئی
ان کار را کرد .

ارکاد جواب داد :

- یا چنانکه یکی از مورخین اخیر کلیسا گفته است « بر حسب تصادف
و اتفاق » در هر حال اهمیت ندارد دنبال تو می‌آیم همینقدر صبر کنید که چند
دانه کاغذ است بسوزانم و يك بسته کتابهایی را که لازم دارم بر دارم .

ارکاد مقداری اوراق در بخاری انداخته چند جلد کتاب در جیب های
خود گذارده هادی خود را پیروی نموده رو باتومبیلی که در آن نزدیکی
مقابل « کولژ دفرانس (۱) » منتظر آنها ایستاده بود روان شد موریس زمام
اتومبیل را بدست گرفته احتیاط ایستار را سرمشق خود قرار داده آتقدر کج
وراست رفت و آتقدر پیچ و خم دور زد که تمام دوچرخه سواران سریع‌السیری
که در تعاقب او بودند رد گم کرد بالاخره پس از در نوردیدن جهات مختلفه

۱ — Collège de France — معهد علمی معروف شهر پاریس که تاسیس آن

در ۱۵۳۰ میلادی توسط فرانسوای اول بود . و بناهای فعلی آن در ۱۷۷۴ م ساخته شده
است . در این معهد انواع معارف بشریه تعلم میشود و موضوع تعلیمات آن تکمیل و تنبیه
معارف است که در سایر مدارس مختلفه آموخته شده است به‌عبارت آخری بررگترین و عالی
ترین معاهد علمیه است و دروس آن عمومی و آزاد است زیرا این معهد برای آموختن
مقدمات و دادن تصدیقنامه (دیپلم) و درجات علمی نیست بلکه منظور تعلیمات آن فقط بحث
و تحقیق و بهر است .

شهر در کوچۀ رم مقابل همان عمارتی که آرکاد در آن ظاهر شده بود ایستاد.
 آرکاد چون داخل اطاقی شد که هجده ماه قبل برای انجام مهم خود از
 آن خارج شده بود باد گذشته ترمیم نا پذیر خود اقتضا ده مثل اینکه رایحه
 ژلیبرت بمشامش برسد منخربش باهتزاز آمد و فی الحال از حال وصحت مادام
 دژوبل پرسش نمود

موریس گفت .

- حالش بسیار خوب است اما هنوز از بی مالاتی شما دلگیر ورنجیده
 خاطر است امیدوارم چنانکه من از شما گذشته ام او هم بگذرد و روزی شما
 را معفو بخارد و سلوک بد گذشته شما را فراموش کند فعلا که بسیار بر شما
 خشمناک است

موریس با حسن ادبی که از یکفر نجیب زاده زیننده است و با لطائف
 و خوشمزگی هائی که شایسته مقام رفاقت است آن منزل را بفرشته خود معرفی
 نمود و باو حالی کرد که تخت خواب را چگونه باید هر شب در اطاق اولی ناز
 نمود و چگونه صبح باید آنرا تا نموده در اطاق خلوت گذاشت و نیز غسل
 و اسباب بزرك و لوله و قفسه پارچه های سفید و دولابچه همه را نشان داد و
 هر اطلاعیکه راجع به اسباب گرم کردن اطاق و چراغ لازم بود بیان نمود
 و نیز گفت که خوراك مرتبا باطاق آورده خواهد شد و دربان باعمال تنظیف
 قیام خواهد کرد و هم باو فهماید که برای احضار خادم بچه نحو دگمه زنگ
 اخبار را باید فشرد و در پایان همه این تفصیل گفت که آرکاد باید چنان
 تصور کند که منزل متعلق خود اوست و هر چه را مناسب بداند و بخواهد می
 تواند در آن اطاق پذیرد .

فصل بیست و هشتم

راجم بيك منظره در دناي خانوادگی

تا وقتیکه رفیقہ های موريس عبارت از زنان محترمه و شرافتمند بودند هیچگاه سلوک و رفتار مشارالیه مورد سرزنش و ملامت نشده بود اما همینکه با پوشوت سروسری پیدا نمود ورق برگشت . مادرش که همیشه از روابط غیر مشروع اما زیبا و محرمانه پسر غمض عین میکرد پس از اطلاع بر اینکه موريس در مصاحبت يك نفر مغنیه دیده میشود خود را مفتضح و رسوا شده انگاشته غضبناك شد . نرت خواهر جوان موريس بر حسب اتفاق در مجامعی که می بایست در آن اصول دین خود را بیاموزد بسرگذشت های برادر خود اطلاع یافته وبدون خجالت آن قصص را بدختران جوان رفقای - خود نقل میکرد . لئون كوچك كه تازه هفتمین سال عمر خود را تمام کرده بود روزی در مقابل چندین خانم معاصر گفت كه چون بزرگ شود او هم مانند موريس سرگرم عیاشی و هرزگی خواهد شد معلومست این عبارت بچه اندازہ قلب مادران مادام زنہ داسپارویورا مجروح ساخت

در این بین ها يك مسئله خانوادگی و مهمی سبب اضطراب خاطر مسیورنہ داسپارویو شد و آن این بود كه چند فقره حواله های تجارتي بوی ارائه دادند كه از طرف پسر ناسم پدر امضاء شده بود خط پدر بطور ساختگی و جعل تقلید نشده بود ولی واضح بود كه قصد موريس آن بوده كه امضای خود را عوض امضای پدر بكار برد والبته این امر خلاف اخلاق شمرده میشود و دلیل بینی بود بر اینکه موريس زندگی غیر مرتبی دارد و معلوم میکرد كه چون موريس مقروض شده در خط کارهای خلاف اخلاق افتاده است

مختصر کلام پدر عائله در این موضوع نازن خود مشاوره نموده چنان قرار دادند که مسیو داسپارویو پسر را طلبیده او را سخت توبیخ و ملامت نماید و او را بترساند که در صورت ادامه بان قسم رفتار تصمیم‌های ناگوار اتخاذ خواهد شد و چند لحظه بعد مادر موریس با چشمی گریان و هیئتی محزون و وثوق برای میانجی‌گری وارد شده شفقت و عفو پدرانه را درخواست نماید بالجمله چون برای تفرار اتفاق حاصل شد صبح روز بعد مسیورنه داسپارویو موریس را به اطاق کار خود طلبید و برای اینکه بر اهت خود افزوده باشد ستره‌ئی هم بدوش گرفته بود موریس باین نشان فهمید که مصاحبه نا پدر جدی و مهم خواهد بود القصه مسیو داسپارویو رئیس خانواده باونکی پریده و آهنگی لوران زیرا آدم جونی بود (گفت که دیگر ممکن نیست بش از این تحمل بی رتیبی هائی را که پسرش در زندگی دارد بنماید و تقاضایش این است که موری و نکلی تغییر سارک و رفتار بدهد و دست از هرزگی و قرض از این و آن و مصاحبت و فقای بد بر دارد و در پی کار و حسن انتظام بر آید و معاشرین خوب انتخاب نماید .

البته ممکن بود که موریس پدر خود که بعد از همه حرقها سرزنشهای بجائی کرده بود مؤدبانه جوابهای بدهد اما بدبختانه موریس هر جیون بود بعلاوه ستره‌ئی را که مسیو داسپارویو بخیال اینکه موقرانه بر آن محاکمه خانوادگی را بعمل بیاورد در بر کرده بود مانع از خودمانی‌گری و محرمیت شده بود باین جهات موریس در عالم بی تجربگی بنحو بد نمائی ساکت ماند نسبی که این سکوت موهن نظر میامد چندانکه مسیو داسپارویو را مجبور کرد که سر زاشهارا تکرار کند و حتی بشکل خشن تری شروع نماید و بالاخره از جعبه میز تحریر تاریخی (زیرا این همان میز تحریری بود که آلکساندر

داسپارویو کتاب «بحث راجع بمؤسسات مدنی و مذهبی ملک» را در روی آن نوشته بود (حواله های تجارتی را که بخط موریس بودیرون آورده گمت - یس کم میدانی که این کار تو يك خیانت مسلمی است ؟ برای حیران تقصیر و خیانت باین مهمی .

در این موقع بطوریکه قرار داده شده بود مادام رنه داسپارویو با لباس رسمی دید و بازدید وارد اطاق شد و چنانکه متفق‌الرای شده بودند خانم می بایستی میانجی گری نماید و شغل ملک عفو و اغماض را مثل کند اما سرکار خانم نه شکل و قیافه چنین فرشته ئی را داشت و نه اخلاق و صفات او را در عکس بسیار محزون و خشن اود موریس تخم تمام فضائل عمومی و لازم را در خود دارا بود از آنجمله مادر خود را دوست میداشت و محترم بشمارد ولی این محبت نسبت بمادر بیشتر از نقطه نظر تکلیف و فریضه بود تا تعامل طبیعی و نیز احترامش از عادات بیشتر حکایت میکرد تا از عواطف قلبیه مادام رنه داسپارویو مبتلا بیک قسم مرض جلدی بود باینمعنی که عدد جلدی صورت او التهابی داشته، و سبب احمرار رو شده بود آروز برای اینکه در مجلس محاکمه خانوادگی زیبا انظر بیاید و جلب توجهی بنماید قدری سفید آرزو صورت مالیده اود و از آن حجه صورتش شبیه بشاه توتی [توت فرنگی] او که در خاکه قد خوابانیده باشند موریس که جوان صاحب ذوق و سلیقه ئی او علی رغم خود و بدون اختیار مادر را بسیار زشت و کریه المعطر یافت و حن زشتی او سبب انزعاج خاطر و نفرتش شد مختصر کلام موریس سبب نماد خود خوش بین نبود و چون دید که مادر هم شروع یس زنش و ملامت نموده و مثل پدرش در کار است که خون بدل او کند روی از او برگرداند که صورتش بایش از وی مخفی نماید .

که هر شب در تئاتر ها و مجالس نا یکنفری سر و پای دل بهم زنی که همه
 میداند فاسق او است نگردهد و همچنین خوب است که خواهر کوچکم دژان،
 را مواظبت نمائی که این همه بخطوط غلط و ساختگی خودش مکاتیب غرام و
 عشق بخود بویسد و تظاهر نکند که آن مکاتیب را در کتاب دعای خود یافته
 است و با وجنات بیگماهی تو ارائه بدهد و انهمه ترا دچار هم و عم واضطراب
 خاطر نکند کدالك ضرری ندارد که برادر کوچکم لئون را مانع شویدی که در
 سن هفت سالگی نسبت به ماد موازل کاپورال مرآتکب فبجیم ترین وقاحت ها
 نشود و نیز ممکن است که به کلفت خودت گفته شود که

مسیبوره داسیارویو که از عصب رنکاش پریده و سفید شده بود نا انگشت

لرزانى در اطاق را نشان داده گفت

یا الله اقا یا الله گمشو من از ایسخانه بیروت میگذام .



فصل بیست و نهم

فصلی که در آن دیده میشود که چگونه آن فرشته پس از آدم شدن روش و رفتار آدمیانرا پیش میگیرد نایمضی که چشم بزن دیگری دوخته برقیق خود خیانت مینماید و هم در این فصل سنوك صحیح و پسندیده موريس داسیارویو واضح و آشکار خواهد شد .

فرشته در منزل جدید زندگی خوشی داشت صبح ها کار میکرد بعد از ظهر ها عالی رنم بایس ها و بدون واهمه از آنها بیرون میرفت و موقع خواب بر میگشت . موريس هم بطریق معمول هفته ئی دو یا سه بار مادام دزوبل را در اطاق ظهور فرشته می پذیرفت . بدین منوال امور بخوبی و خوشی در جریان بود تا آنکه یکروز صبحی برای جستجوی کیف مخملی خود که شب گذشته روی میز اطاق آبی فراموش نموده بود ژیلبرت بان منزل آمد آرکاد را دید که مالباس راحتی روی نیمکت لمبده و سیکار میکشد و گویا سراپا در فکر فتح و تسخیر آسمانها مستغرق است ژیلبرت فریادی کشیده گفت :

... اوه ! شما اقا ایجائید ... اگر دانسته بودم که شما اینجائید یقین بدانید که ... آمده ام کیسه کوچک خودم را که در اطاق مجاور است ... اجازه بدهید ...

ژیلبرت پس از این حرفها با کمال احتیاط مثل آنکه از مقابل کانون آتشی آدرد مانند برق از مقابل فرشته گذشت .
مادام دزوبل که آروز صبح به نیم تنه و لباس سبز رنگی ملبس بود در لطف و ملاحظت بی نظیر انظر میامد «ژوپ» [۱] تنك و چسبیده بر آنها لطائف حرکات

۱ - Jupe . که عربها ثوره و ثوریه و سلطان ترجمه نموده اند مقصود آیتستنی از لباس زنان است که از کمر بیانی آویخته است .

معدلك از یا در آمده تسلیم شد .

در آن حال محرمیت و خودمانی گری شیرینی که متعاقب تعجب و انده‌اش طرفین حاصل شد ژیلبرت بارکاد گفت .

— غالباً از حال و کار شما می‌پرسیدم ، میدانستم که بمیخانه های مون بار تر رفت و آمد دارید اکثر اوقات شما را همراه مادموازل بوشوت که چندان نشنگی ندارد میدیده اند میدانستم که شما بسیار زیبا شده اید پول زیادی تحصیل کرده اید من از شنیدن این اخبار چندان تعجبی برایم حاصل نشده است زیرا خمیره شما خمیره فلاح و نجاج است آرزویکه ...

با انگشت بگوشه اطاق بین پنجره و دولایچه آینه دار اشاره نمود ،

... ظاهر شدید از اینکه موریس لباسهای وامانده یکتفر بدبختی را که

خود کشی کرده بود برای شما آورد بسیار از او دلگیر شدم زیرا از شما خوشم میامد ... او نه از جهت قشنگی و دلربائی شما ، تصور نکنید که زنان نان اندازه ای که میگویند توجه و التفاتی سر و صورت و ظواهر مردان داشته باشند ، مازنها در معاشقه بجز دیگری ناظریم يك چیز دیگری هست که نمیدانم چه چیز ... مختصر کلام فوراً شما را دوست داشتم ،

تیرگی و تاریکی دمبدم بیشتر میشد ،

ژیلبرت سؤال نمود :

— آیا چنین نیست که شما فرشته هستید ؟ موریس اینطور خیال میکند

که شما فرشته اید اما موریس ناقد در چیزهای عجیب و غریب معتقد است که ... ژیلبرت با نگاه میخواست از آرکاد چیزی بفهمد و چشمانش با شیطنت

و بد ذاتی یکنوع تبسمی داشت و پرسید

— ها ! اقرار میکنید که فرشته نیستید و موریس را تحمیق کرده اید ؟

موريس داسپارويو فقط در جواب گفت:

- گمشو قچه !

و با پا حرکتی کرد که معنی آن این بود که با اردنك او را از درمیراند.
البته بر آرکاد بسیار تلخ و رانگوار بود که ببیند محبوبه اش بدین درجه
مورد تحقیر و توهین واقع شود ولی از طرفی میدید که از او شایسته نیست که
روبروی موريس نایستد امامادام دزویل تمام اہت و وقار خود را محفوظ داشته
بہشت آمرانہ نگاہی بموريس انداختہ باو گفت:

- برو اتوموبیلی برای من حاضر کن .

و در بین يك ملت ظریف و لطیف ساطعہ زنان ، ریگفر نجیب زاده تا این
درجه است که آن جوان فرانسوی فی الحال اطاعت نموده رقت بدربان سفارش
کند که اتوموبیلی حاضر نماید مادام دزویل نگاه تحقیر آمیزی که یکزن مدیونہ
مردی است که ویرا گول زده و بریشش خندیده بموريس انداختہ توجہی هم
بخود نمود تا از تمام حرکاتش لطف و ملاحظتی نکمال بارز باشد پس از این ناز
کارہا از در بیرون رفت موريس ظاہراً ہیئت بی اعتنائی بخود دادہ لا اہالیہ
باو نگاہی کرد ولی در باطن غیر از این بود پس از خروج مادام موريس رو بہ
آرکاد کہ لباس خواب گلدوزی شدہ موريس را در برداشت نمود این همان لباس
بود کہ موريس خودش در روز ظهور آن فرشتہ در تن داشته است و همین قبا
لباس و او ظاہراً و سخودی خود امر غیر مهمی مینمود ولی چون از وقاحت
بی حیائتی فوق العادہ آن خائن حکایت میکرد آتش کینہ موريس را نیز تر
نمودہ گفت:

ما شاء الله ! واقعاً باید مفاخرہ نمائی کہ باین درجه از دنائت و بی شرفی
افتادہ ئی ! میدانی بچہ اندازہ ردیلانہ سلوک نمودہ ئی عبت کہ تا این بابہ در

فصل سی ام

فصلی که حاوی تفصیل يك امر شرافتمندانه ایست و در طی این فصل قضاوت این مسئله نقاری و اگذار میشود که آیا چنانکه آرکاد مدعی است ارتکاب یا انتلای داشتیه و خطا سبب تصفیه و تزکیه و خوبی مردمان است.

محل مصاف باغ سرهنگ مانشون واقع در « خیابان ملکه [۱] » در شهر « ورسای » (۲) معین شده بود آقایان « مسیودلاوردلیر » و « مسیولوترک دروفک » که هر دو از مردان شرافتمند و شرافت دوست بودند علاوه عمرشان در اعمال شرافتمندانه میگذشت و قوانین و اصول شرافتمندی را بخوبی میدانستند کمک و معاون موریس داسپاریو بودند. در عالم کاتولیک با مبارزه و مصارعۀ ئی [دوئل [۳]] واقع نمیشد مگر آنکه مسیودلاوردلیر داخل آن باشد و اینکه موریس در این موضوع با او وارد مشاوره شده و او بر آن کمک طلبیده مطابق معمول و مرسوم رفتار نموده بود گو اینکه بی کراهت خاطر هم نبود زیرا معروف

۱ — Avenue de Reine — نام یکی از خیابانهای ورسای .

۲ — Versailles : شهری که در حدوده کیلومتری جنوب غربی پاریس واقع و قریب شصت هزار نفر جمعیت آن است — قصور بسیار عالی و باغهای باصفا و متاعف معروف و سوابق تاریخی و افور سیاسی مربوط باین شهر که از جمله آنها انتخاب رئیس جمهور فرانسه است که در این شهر صورت میگیرد و رسای را مورد توجه همه دنیا ساخته است.

۳ — Duell — چنانکه تن تنی که در فرانسه مرسوم است و یا طایفه ممکن است و شروطی دارد از جمله دو برابر زدنشان از ۲۱ سال کمتر و از ۶۰ سال بیشتر نباشد (بالای شصت در صورت تصدیق شهود ممکن است) هر طرف باید دو نفر شاهد حاضر داشته باشد یکی از این شهود بعنوان مدیر و ناظم اجاب میشود که فرماده این مبارزه محسوب و احکامش مطلع است در پایان مبارزه شهود صورت مجلسی نوشته همه امضا میکنند.

نام میبردند از اینها گذشته اصلاً مبارزاتی که مسیودلاور دلیر بعنوان شاهد
و معاون در آن شرکت داشت جماعتی را جلب مینمود.

در آنروز آسمان رنگ لاجوردی مطبوعی داشت باغ غرق در گل و ریاحین
بود سار سیاهی در درخت سوت و سفیر میزد خلاصه مسیودلاور دلیر عصائی در
دست داشت و چون مدیر و ناظم مبارزه محسوب بود شمشیر طرفین را نوك
بنوك گذارده گفت:

— آقایان شروع کنید!

موریس شمشیر بدست از چپ و راست حمله کرد آرکاد شمشیر را راست
گرفته بعقب نشست اولین مصاف نتیجه نپخشید از همان آغاز مبارزه شهود
احساس کرد که موریس داسپارویو بسیار عصائی و متهیج و فوق العاده غصباتک
است و نیز مشاهده میکردند که برخلاف هم آوردش مردی است خستگی نا
پذیر و خون سرد در مبارزه دوم موریس وحشیانه حملاتی نمود از زوان
از هم گشود سیئه خود را مکشوف ساخت بعد در حالیکه راد میرفت ضربت
مستقیمی وارد نموده نوك شمشیرش نشانه آرکاد اصابت کرد همه تصور کردند
که آرکاد محروم شده است ولی شهود بانهایت اندهش و تعجب ملاحظه کردند
که خود موریس حراحتی در میج دست دارد و اظهار میدارد که احساس دردی
نمیکند و چون دکتر « کیل » زخم را معاینه کرد گفت که مشتری او موریس
میتواند مبارزه ادامه بدهد بر حسب معمول ربع ساعت مبارزه متروک و مجدداً
از سر گرفته میشود موریس با کمال شدت و حرارت حمله ور میشود ولی
طرفش واضحاً ویرا نازی میدهد چندانکه مسیودلاور دلیر از مشاهده اینکه
آرکاد چندان توجهی نمدافعه و حفظ خود ندارد برحشت و اضطراب میافتد
در ابتدای مبارزه بنجم سک موانند سیاهی که کسی ندانست چگونه وارد آن باغ

موريس ژيلبرت را روى ستر در کنار خود نشاند و از آرکاد هم خواهش کرد که در کورسى بزرگ بنشیند .

آرکاد رو بموريس نموده گفت

رفیق من ملك بودم و معصوم آدم شدم و محض آدم شدن مرتکب معصیت گردیدم از این راه است که از ملك بهتر شده ام .

موريس جواب داد :

- بهتر ان است که در امور مبالغه نمائيم و عوض گزافه گوئى يك دست ورق بازی کيم

ولى هنوز درست سه تك خال بازی خود را ندیده و هم بازیها اعلان نکرده بود که چشمانش تار شده ورقها از دستش افتاد و با حال گیجی و دوار بر دوش افتاده از صداع شدیدی شکایت نمود مختصری پس از این حادثه مادام نزول برای دیدو بازدید هائی که داشت بیرون رفت مخصوصاً در اینموقع لازم میدانست که در بین مردم دیده شود تا آنکه از راه استراحت خاطر و بلائمت رفتار آنچه را نسبت باواشاعت یافته است تکذیب نماید .

آرکاد تا دم در از او مشایعت نمود و در موقع جدائی چنان بوسه آبداری از او برگرفت که چون نزد موريس برگشت بعطر ان بوسه تمام قضا را مطر ساخت .

موريس گفت .

من بسیار راضيم که قضایا باین شکل خاتمه یافت .

آرکاد جواب داد :

المقدر کائن نا گزير میباشد چنين شود جميع فرشتگانی که چون من نصیبان ورزیده اند البته همین معامله را با ژيلبرت میکردند . حواری گوید :

« بعلمت حضور فرشتگان زنان باید در حجاب نماز خود را بخوانند [۱] »
 بدیهی است که سبب گفته حواری این است که میدانسته چون فرشتگان زنان
 را رعنا و زیبا بیابد در زحمت خواهند افتاد . بمحض اینکه پای فرشتگان
 بزمین میرسد بشهوت آمده بهم آغوشی زنان زمین میپردازند . اعتناق فرشتگان
 مقرون تقوت و لطف بسیار است زیرا این ارواح آسمانی در ملاحظه و مباشره
 با دختران باسرار لا بوصفی آشنا هستند که مهرویان زمین را در اعماق دریای
 شهوت و حظ نفس مستغرق میسازد و چون لب لرب این نوعزالان خندان
 بینند چنان شهید آشناری بانها میپوشانند و چنان سیلی از شعله های بر طراوت
 جان بخش در عروق آنها جاری میسازند که آن سم تنان از خود بخورد
 شده مجذوب عوالم لطف و فرح و شادمانی میشوند

مورس مجروح فریاد زد :

ایقدر یاره سرائی دکن حیوان نجس !

فرشته گفت

بگذار يك كلمه دگر بگویم ، مورس عزیزم يك كلمه دیگر برای

تبرئه خود میگویم و بعد تو را بجزل خود وامیگذارم که استراحت نمائی ، هیچ

چیز از من بخواه ، بگفتی که بی نیست برای اینکه مطمئن شوی که من عقائد

۱ - اشاره به باب یازدهم نامه اول نولس باهل قرنیس (رساله بقرنیان) آیه چهارم

فایده یازدهم که نس آیه این است : هر مرد که در دعا یا وعظ سرد پوشیده دارد سر

خود را رسوا مینماید رانرو که چنان است که گویا تراشیده شده است ، پیرا که اگر زن

همی پوشد تحید و اگر چیدن یا تراشیدن جهت زن ناسحر منی است ، چنانچه شاند و مرده ناسبست

که سر را بپوشاند که صورت او بر تو خدا است ورن پرتو مرد است که مرده نیست ، اگر

زن رفتگی من از سره المسلمین و طهر در همه وین مخلوق چند سبب است ، بخلق ، شکر زنی بچند سبب است ، اول آن

است که در آن نوع داده است که در تقیید بر سر برداشته باشد ، فرشتگان در آن نوع داده است

و افکار مخصوصه‌ای بتو تحمیل نمینمایم و بدانی که من ترا نمی فریبم در این موضوع معاقبات فرشتگان و زنان مراجعه بکتاب استدلالیه « ژوستن » جلد اول و دوم بنما و نیز کتاب فلاویوس ژوزف « آثار عتیقه یهودیت » جلد اول فصل سوم را ملاحظه کن و همچنین کتاب « راجع برستاختیز » آتنا غورس (۱) « و فصل پانزدهم جلد دوم کتاب « لاکتانس (۲) » و رساله « راجع به حجاب با کرات » ترتولین و کتاب « در پسلوس » مرقس افسسی (۳) و فصل چهارم مجلد خامس کتاب « لوازیم انجیلی » اوزب (۴) و فصل پنجم کتاب « نوح و کشتی » سن آمبرواز و فصل بیست و سوم مجلد پانزدهم کتاب « مدینه الله (۵) »

۱ — Athénagore یا Athénagoras از فلاسفه آباء کیسه مسیحیت است که در قرن دوم میلادی میزیسته اصلاً از اهالی آتن و از فلاسفه وثنیون بوده پس از اعتناق دیانت مسیحیه کتاب استدلالیه‌ای در مدیح نصرانیت نوشته و آنرا ارد مارک اورل مرقس (اوریلوس) و پسرش کمود فرستاده است .

۲ — Lactance : یکی از آباء لاتینی که بواسطه حسن اشاء بلقب « سیرون » مسیحی ملقب است بین سنین ۲۲۵ و ۲۳۰ مسیحی متولد شده در حدود ۳۲۵ میلادی وفات نموده - لاکتانس از تشاهیر استدلالیه نویسان مسیحیان است و کتب بسیاری ضد تعدد آلهه و ضد فلسفه وثنیه نگاشته است .

۳ — Marc d' Ephèse — از کتبی که در دسترس مترجم اود تحقیق و ترجمه حال مرقس افسسی ممکن نشد .

۴ — Eusèpe — از اهالی قیصریه مصنف تاریخ کیسه معروفی است (۲۶۷-۳۴۰ میلادی)

۵ — La cité de Dieu — کتاب سن اوگوستن سابق الذکر که عبارت از ۲۲ مجلد است موضوع اصلی کتاب رد راقوال وثنیون است که سقوط امپراطوری روم را منسوب به اشر مسیحیت میدانسته‌اند دوازده مجلد اخیر راجع به کوشش و جهد مسیحیت است در مقابل اناطیل و تثلیث و این مجلدات بشکل جنگی که بین دو شهر واقع شود نوشته شده است بان جهت این کتاب « مدینه الله » نامیده شده است .

سن اوگوستن و صفحه ۲۱۸ رساله « بحث راجع بشیاطین ، اب ملدونای یسوعی (۱) را مطالعه فرما کذلک کتاب (پیرلوییه (۲)) مشاور پادشاه

موریس فریاد کشیده گفت .

— آرکاد خفه شو ! آخر بمن رحم کن خاموش باش ! خاموش باش !

و این سک را از اینجا بران .

موریس در حالیکه صورتش مانند شقایقی سرخ شده و چشمانش از کاسه

سر بیرون آمده بود در عالم هذیان گمان میکرد که سک مودار سیاهی را روی بستر خود می بیند .

مادام دلاوردایر که پیوسته ایام خود را با جرای آداب مستحسنه اجتماعی

وطنی میگذرانید و در عداد لطیف ترین پرستاران طبقه اشراف و اکار فرانسه

محسوب بود شخصا برای احوال پرسی موریس آمده و ضمنا حاضر شده بود

که خود مواظبت و پرستاری او را عهده دار شود ولی بواسطه اصرار شدید

مادام دزوبال آرکاد در بروی او است از همه طرف نسبت به موریس اظهار

شفقت و همدردی میشد اوراق عیادت تئترین را در صحن بزرگی جمع نموده

و موریس از بستر گوشه های تاه شده آن اوراق را بچشم محبت مینگریست ،

میو لوتروک در وقت یکی از اولین اشخاصی بود که نزد موریس آمده چنانکه زیننده

روابط يك مرد شرافتمند نسبت به شرافتمند دیگر است مردانه اظهار مهربانی نموده

دست جوانمردی باوی مشرد و حمای ماع بیست و پنج لیره از وی مطالبه کرد تا

قرضی را که بموجب قبول شرافتی که داده اود میبایست ادا کند پردازد و

پس از مطالعه گفت .

— ها موریس عزیزم ! اینها خدماتی است که از هر کسی نمیتوان انجام آنرا توقع داشت ! همانروز مسیو گائتان بدیدن برادر زاده خود آمد و موریس آرکاد را بوی معرفی نموده گفت .

— عمو جان این فرشته موکل من است که تا آندرجه از پهای او خوشتر آمده بود مقصودم این است که اثر پهای او را که روی غباری که در منزل پاشیده شده بود دیدی و آنقدر قشنگ بنظرت میاید سال گذشته در همین اطاق بمن ظاهر شد ها باور نمی کنی ؟ ولی بدان که این مسئله بکلی راست و صحیح است !
آنگاه موریس رو به آرکاد نموده گفت :

— ها آرکاد چه میگوئی در این موضوع ؟ پاتویل کشیش که بکنفر متبحر مجتهد علوم لاهوت و کشیش بزرگواری است عقیده ندارد که تو فرشته ناشی عموی من گائتان هم که اصلا دین ندارد و حتی اصول دین را هم نمیداند نیز بیش از پاتویل باین مسئله عقیده ندارد ایندو نفر هر دو منکر وجود تو اند بکی بواسطه آنکه دین دارد دیگری بواسطه آنکه دین ندارد باین قرینه باید یقین کرد که اگر روزی شرح حال و تاریخ تو حکایت شود نظر احدی راست نخواهد آمد بعلاوه هر کس نقل این قصه را برعهده بگیرد آدم صاحب ذوقی نخواهد بود و مورد تحسین و تمجید بسیار واقع نخواهد شد زیرا بعد از همه صحتها تاریخ تو تاریخ قشنگ و دلکشی بیست آرکاد اگر چه دوست دارم ولی تو را مقصر دانسته و محکوم میشمارم زیرا از روزیک بخط بی دینی افتاده بسیار جانی و پلید شده ئی هم فرشته بدی هستی و هر دوست بدی بعلاوه خائن و آدم کش هستی زیرا گمان میکنم اینکه در فضای مبارزه سگ هودار سیاهی بین پهای من رها نمودی بدان خیال بودی که مرا بکشی .

فرشته شانه بالا انداخته رو بمسیو گائتان نموده گفت :

- آقا از اینکه تا این درجه نزد شما بی قدر و کم اعتبارم متاسفم اما تعجبی ندارم زیرا بمن گفته اند که شما با آسمان یهود و مسیحیت که من از بومیان آن هستم بهم زده و قهر هستید.

گائتان در جواب گفت :

- بلی آقا من بخود یهود چندان اعتقادی ندارم تا چه رسد بفرشتگانش ، آرکاد گفت :

- آقا این کسی را که شما یهود میامید در حقیقت يك عقل فعال جاهل و خشنی است بنام یالدا باوت ، گائتان جواب داد :

- اگر چنین است پس حاضریم بوی عقیده پیدا کنیم گفتید جاهل و محدود است در این صورت اعتقاد بوجود او دیگر برای من موجب اشکالی نیست خوب بگوئید بینم احوالش چطور است ؟ آرکاد جواب داد :

احوالش بد است ، میخواستیم تمامه آینده سرنگونش سازیم گائتان گفت :

- خوب آقا زیاد هم مغرور نباشید و بر خود نبالید بلی این انتظار شما مرا بیاد مسیو کویسار شوهر خواهرم میاندازد که مدت سی سال است که هر روز صبح چون از خواب برمیخیزد مترصد است خبر سقوط جمهوریت باو برسد ، موریس خوشحالانه فریاد زد :

- ها آرکاد می بینی عمویم گائتان بمن هم عقیده است و می داند که تو پیشرفت حاصل نخواهی کرد

آرکاد از مسیو گائتان پرسید :

— آقا خواهش میکنم بفرمائید بچه دلیل شما چنان می پندارید که من موقی نخواهم گردید ؟
گائتان جواب گفت :

— این پیدا با اوت شما اگر در آن دنیا قدرتی نداشته باشد ممکنست ولی در این دنیا بسیار قوی است در عهد قدیم کشیشان طرفداران و اعوان او بودند یعنی اشخاصی که بوی عقیده داشتند امروز طرفداران و انصار او اشخاصی هستند که باو عقیده ندارند یعنی فلاسفه از جمله در ایام اخیر یکنفر خود پسند کوبه نظری بنام « مایخولیائی [۱] » پیدا شده میخواست علم

۱ — با اقتاد مترجم متصود آیاطول فرانس از این عبارت که : « در ایام اخیر یک نفر خود پسند مایخولیائی میخواست علم را دچار ورشکستگی و افلاس نماید باشد که اوضاع و کار های کلیسا بهتر و رضایت بخش تر گردد » مسیو ادوارد لروا (Edouard Leroy) فیلسوف و ریاضی دان معاصر فرانسوی است که در ۱۸۷۰ میلادی متولد شده است — مسیو لروا مسیحی و کاتولیک معتقد است مجمل آراء او این است که علم ، عبارت از یک سلسله فرضیات و معاهدات و قرارداد های بین علما است و فقط از این نظر است که ظاهراً معطی یقین و قطعی بنظر نیاید بنا بر این فعلیای علمی و بطریق اولی قوانین علم مصنوع و مخلوق عالم است نتیجه این مقدمات آنکه علم نمیتواند حقیقتی بناگشاید نباید فقط ممکن است در عمل مفید باشد زیرا قاعده و قانونی برای کار و عمل (Régie d'action) بنا میدهد . دیگر از آراء لروا که شناخت بسیار بمباحث هائری برگسون Henri Bergson یکی دیگر از فلاسفه معاصرین فرانسه دارد و مسلماً ماتود از صحبت های اوست این است که منطق و استدلال را بسیار موهون می شمارد و اعتماد بعقل را (anti — intellectualiste) جائز نمیداند و لسان حالش این است که : « پای استدلالیان چوین بود پای چوین سحت بی تمکین بود »
نیدمی که می گوید عقل بشری بهر حقیقتی که دست برزند آنرا خراب میکند

میخواندم در طی مرور سنین عمر آدمی شده ام جدی و عاقل و دیگر بغیر از اشکال محسوسه یومی آنچه با چشم و گوش بی بردن بان ممکن است داخل بحث دیگری نمیشوم زیرا در یافته ام که صنعت و فن و آنچه مخلوق قلب و احساس است عبارت از تمام انسان است ما بقی خواب و خیال و وهم و سراب است .

بدینمنوال تا تقارن غروب آفتاب محاوره دوام داشت و در طی آن محاورات سخنان شرم آور و قبیحی گفته شد که چنانکه ضرب المثل است نه فقط کافی بود که یکنفر سرباز زره پوش را از خجالت سرخ نماید زیرا این بمبالغه محسوب نیست و مبینم که غالب زره پوشان مردمان با شرم و حیالی هستند بلکه کافی بود که یکنفر خانم پارسی را هم از خجالت سرخ کند .

مسیو ساریت هم برای احوال پرسی نزد شاگرد قدیم خود آمد و چون از در درآمد مانند آن بود که در سر کچل براق او مجسمه آلساندر داسپارویو دیده شود مسیو ساریت نزدیک بستر نشست و در آندم چنان پنداشته میشد که قفسه های مملو بکتاب تالار کرات و مجسمه ها جای پرده های آبی رنگ و دولابچه آینه دار و بخاری را گرفته باشد و هم مثل آن بود که از بسیاری یاد داشت و دسته های اوراق و اسناد هوای آن اطالی سنگین و ثقیل شده باشد بلی جای عجب نیست زیرا تمیز مسیو ساریت از کتابخانه اش غیر ممکن بود و امکان نداشت که بدون تصور کردن مجسم ساختن کتابخانه بتوان مسیو ساریت را دید یا حتی او را بتصور در آورد . بینوا ساریت خود از مجسمه هائی که تذکر میداد رنگ پریده تر و مبهم تر و خیالی تر بنظر میامد موریس که بسیار رقیق القلب شده بود از ابراز دوستی معام قدیمی متأثر شده گفت :

— مسیو ساریت بسم الله بفرمائید . مادام دژوبل را که میشناسید از کاد ملك موکل خود را شما معرفی مینمایم این شخص است که در ایامی که غیر مرئی بود مدت دو سال کتابخانه شما را دستخوش غارت ساخته بان درجه شما را از خورد و خوراک باز داشته تقریباً بسرحد جنون رسانیده بود بلی همین شخص است که دسته دسته کتاب کهنه ها را از تالار کرات باطاق من نقل میداد و روزی در زیر چشم شما نمودم کدام کتاب قیمتی را برداشته بود که بان واسطه در روی پله ها بیهوش بر زمین افتادید وقتی دیگر کتاب مسیو سالومون ریناک را برداشته و چون موظف و مجبور بود که بامن بیرون رود [زیرا بطوریکه بعد ها فهمیده ام هیچوقت از می جدا نشده است] آن کتاب را در رودخانه کوچک پرنس انداخته است . خوب مسیو ساریت فعلاً از او درگذرید و عفو بفرمائید زیرا چون جیب نداشته چنین کرده است در آن ایام روح مجرد و بچشم غیر مرئی بوده است . ای کاش تمام کتابهای شما طعمه حریق یا معرض طوفانی شده نیست و نابود شده بود زیرا آن کتابها است که سر فرشته مرا از راه در برده او را بضلالت انداخته است و اینک که آدم شده نه دین و مذهب دارد و نه اصول و قوانینی می شناسد حالا من فرشته موکل او هستم و خدا میداند که این قضایا بچه شکل خانمه خواهد یافت .

اما مسیو ساریت در بین آنکه باین حرفها گوش میداد آثار حزن فوق العاده ئی در وجناتش دیده میشد حزن دائمی و ترمیم ناپذیری حزن که شبیه بقیافه اجساد مویبائی شده بود و چون از جابر خاست که برود سر بگوش آرکاد آورده گفت :

— طفلك بينوا بسیار مریض است هذیان میگوید .

موريس دو باره مسیو ساریت را طلبیده گفت :

— مسیو ساریت بمانید شما هم یکدست ورق با ما بازی کنید . خوب
 است نصایح مرا بپذیرید مثل من نباشید یرامون رفقای بد نگریدید و الا
 معنوزم خواهید شد خواهش میکنم حالا نروید یک مطلب بسیار مهمی هم
 دارم از شما میطلبم و آن این است که چون دو باره بیعت من بیاید یک
 جلد کتاب راجع بحقیقت دیانت برای من بیاورید تا آنکه آنرا تحصیل نمایم
 زیرا لازم است که دیانت از کف رفته فرشته موکل خود را باو اعاده دهم
 و بار دگر او را متدین نمایم .



(فصل بیسی و یکم)

فصلی که در آن با کمال تعجب و انده‌اش مشاهده میشود که یک نفر مرد شریف حیون شیرین و ملایمی با چه آسانی ممکن است مرتکب جنایت وحشت آوری شود .

مسیو ساریت که از حرفهای درهم و برهم موریس سخت محزون و دلخون شده بود سواراتو بوسی شده نزد رفیق خود با بابا گیناردون رفت زیرا او تنها رفیق شفیش محسوب میشد و در تمام دنیا تنها کسی بود که بدیدن و شنیدن کلامش میل و رغبتی داشت در موقع ورود ساریت بدکان کوچه کورسل گیناردون تنها بود و در يك کرسی بزرگ کهنه‌ئی چرت میزد . بابا گیناردون با گیسوان مجعد حلقه مانند و ریش تر و تازه و صورت سرخ گدگون هیکل غریبی داشت رگهای بنفش بینی اش چون رشته بنظر می آمد و هم بواسطه شراب بورگونی بینی ارغوانی رنگ شده بود بلی دیگر بر احدی پوشیده نبود که بابا گیناردون شراب خوار بود . در نزدیکی او گل سرخی در فنجان بی آبی که روی میز کار او کتاوی رعنا قرار داشت در کار خشکیدن بود و يك قطعه پارچه گلابتون دوزی شده نا تمام در زنبیلی دیده میشد . اما او کتاوی جوان روز بروز بیشتر غیبت اختیار مینمود مسیو بلان منیل هم هیچوقت در مواقعی که او کتاوی غایب بود در آن دکان دیده نمیشد بعلمت آنکه هفته‌ئی سه بار ساعت پنج بعداز ظهر در ملتقای مخصوصی که نزدیک شانزلیزه واقع بود همدیگر را ملاقات نموده بوصول هم میرسیدند بابا گیناردون ابدأ بر این قضایا مطلق نبود ولی با آنکه همه بدبختی خود را نمیدانست باز هم رنج میبرد .

باری مسیو ساریت دست رفیق قدیمی خود را فشرده ولی جوابی حال او کتاوی رعنا نشد زیرا بکم و کیف روابطی که این دو را به هم مرتبط میساخته مطلع نبوده البته اگر از زفرین که مظالم مانده مطرود شده بود و ساریت امید داشت که گیناردون ویرا همسر شرعی خود قرار دهد صحبتی بمیان می آورد خالی از مناسبت نبود معذک از آنجا که مسیو ساریت پیر مرد با حزم و احتیاطی بود پیرش حال خود گیناردون قناعت نمود.

بابا گیناردون واقعا ناخوش بود اما از موقیقه صحت و قوتش قنایسته شده روی به نکس نهاده بود همیشه تظاهر بقوت و صحت مینمود و در اینموقع با کمال اطمینان خاطر در جواب ساریت گفت:

خدارا شکر! صحتم در ذمال خوبی است هم روحا سالم و هم جسمد آ زیرا برفیق و پاکدامنم ساریت عقیف اش تا همیشه سالم و قوی اشی .

آن شب بابا گیناردون چند جلد کتاب قیمتی از دولابچه چوب نقشه ای بیرون آورده بود بیگنفر کتاب دوست معروف بمسیو ویکور دیر نشان دهد و پس از رفتن این مشتری خوابش برده و مجال نکرده بود آهارا بجای خود برگرداند مسیو ساریت که معلوم است تا چه اندازه بکتاب علاقه مند بود چون چشمش بان کتاب ها که روی سنک مر مرد دولابچه گذاشته شده بود افتاد بحکم کجکاری بی اختیار شروع بزیر و رو کردن و دیدن آن ها نمود اولین کتابی را که بیچنک آورده ورق زد کتاب « ژان دارک » مجلده بود با شرح و حواشی انگلیزی معلوم است رای مردی فرانسوی و مسیحی این کتاب و این صور پیش از هر چیزی باید جالب توجه باشد و اگر چه دیدن آن کتاب و آن صور میبایستی قلب کانولیک و وطن دوست او را متأثر و مغموم نماید ولی یک کتاب قشنگ و نفیس هرچه و در هر موضوع باشد بیچشم او خوب و خوش میامد خلاصه در

همان حالیکه با کمال شفقت و مهربانی با گیناردون صحبت مینمود کتابها را هم یکی بعد از دیگری در دست گرفته نگاه میکرد گیناردون هم بصفت شغل عتیقه فروشی هر يك را از نظر صحافی و جلد یا تصاویر یا از جهت منبم و منشا بدست آمدن یا کم یا بی آن تسعیر میکرد ناگهان ساریت فریادی کشید که از خوشحالی فوق العاده و عشق و شور مخصوصی حکایت میکرد ملی ساریت لوکرس رئیس دیروان دوم یعنی لوکرس خود را یافته آنرا روی قلب خود می فشرد و در حالیکه کتابرا بلبان خود نزدیک کرده بود گفت:

- بالاخره یافتمش

در ابتدا بابا گیناردون درست مقصود رفیق قدیمی خود را نمیفهمید ولی پس از آنکه ساریت اظهار داشت که آن کتاب از جمله مجلدات مکتبه د اسپارویو و متعلق باوست و بدون گفتگو و مرافعه آنرا با خود خواهد برد و بابا گیناردون مثل آنکه از خواب بپرد برپا ایستاده با کمال وضوح گفت که آن مجلد ملك طاق شخص اوست و خود بنامه خریده و قیمت آنرا بالتمام پرداخته و جز در بهای پنجهزار فرانك پول نقد ممکن نیست آنرا باحدی تسلیم نماید.

ساریت در جواب گفت :

- گویا آنچه را میگویم نمیشنوید یا نمیفهمید بابا میگویم این کتاب متعلق بکتابخانه د اسپارویو است و تکلیف من آنستکه آنرا بمحل خود برگردانم

گیناردون گفت :

- شوخی بس است ایس کن ابدأ چنین چیزی نیست . . .

ساریت دوباره فریاد زد .

- میگویم این کتاب متعلق بمن است .

گیناردون جواب گفت :

— عزیزم ساریت شما دیوانه آید .

چون دید که ساریت و جنات بر آشفته و سراسیمه دارد کتاب را از دستهای او بیرون آورده کوشید که موضوع مکالمه را تغییر دهد و سخن دیگری بمیان آورده لذا گفت

— هاساریت دیده آید که چگونه این خنازیر بر آند که قصر مازارن (۱) را راب نموده و نمیدانم این نقطه را که قاپ و مرکز شهر قدیم و زیباترین حال پاریس است با چه آئینه عجیب و غریبی پوشانند ؟ حقیقت این است که با از واندالها (۲) بدترند زیرا واندالها بناهای قدیم را خراب میکردند ولی دیگر بای آنها آئینه نحس و نجس و پلهای بد شکل و رذل سبکی مانند پل اسکندر (۳) بساختند بلی کوچ گارانسیر شما هم طعمه هدم و دمار وحشی ها واقع خواهد شد .

آخر دیدید که این ترابره با ماسک مفرغی قشنگ سقاخانه قصر چه کردند ؟

اما ساریت که گوش استماع بر آنچه او میگفت نداشت دو باره گفت :
— آخر گیناردون تفهیمید بد چه گفتم گوش بدهید این کتاب متعلق ن کتابخانه داسپاریو است و در آنجا گم شده است چگونه ؟ بدست کی ؟ نمیدانم

— Palais mazarin : قصر فعلی آکادمی فرانسه که کاردینال ماززان صدر نظم لوی سیزدهم و لوی چهاردهم برای مدرسه‌ئی ساخته بود .

— Vandales : ملتی از ملل قدیمه ژرمانیک و قسمتی از ملل سلاو که در قرن پنجم بلادی برکول و سواحل افریقا و بعضی جزایر بحرالروم تسلط شده آند و از جاه براره می ستند که خراب و قتل و غارت بسیار نموده آند .

— Pont d Alexandrell : مقصود پلی است که بنام اسکندر سوم امپراطور روسیه بلندی رودخانه سن پاریس درجده در سال ۱۸۰۰ ساخته شد .

امور وحشت آور و اسرار آمیز بسیار در این کتابخانه واقع شده است حالا دوست عزیزم لازم است که این قضیه را با احساسات منصفانه شخص خودتان واگذار نمایم از طرف دیگر البته راضی نمیشوید که لاسمج الله دزد یا عامل دزدان محسوب شوید بنابراین کتاب را بمن بدهید تا آنرا بمسیو داسپارویو رد کنم مسلم است که مشار الیه خسارت شما را جبران خواهد نمود در این قسمت هیچوجه من الوجوه شك و تردیدی نداشته باشید بلکه باید بسخاوت و جوانمردی مسیو داسپارویو اطمینان داشته باشید چاره همین است سلوک شما هم در اینموضوع بمقتضای فطرت نیکی که دارید سلوکی است که از یکنفر نجیبی بایستی انتظار داشت.

بابا گیناردون تبسم تلخی نموده گفت:

— به به ، ماشاءالله واقعاً عجب نصیحتی میفرمائید که بسخاوت و جوانمردی این داسپارویوی لثیم بست فطرت اطمینان پیدا کنم این داسپارویو که کک را بطمع پوستش دباغی میکند ، خوب ساریت جان درست بمن نگاه کنید و بگوئید بدانم که واقعاً سر مرا شیشه بسر بهلول دیده اید اگر چنین نیست پس چرا مرا دست انداخته اید شما که بهتر از همه میدانید که مسیو داسپارویو همان کسی است که از برداختن پنجاه فرانک به یکنفر سمسار درهای شیشه جد امجدش آلکساندر داسپارویو که کار « هرسان [۱] » است مضایقه نمود و هنوز تصویر جد بزرگوارش در خیابان « مون پارتاس (۲) » روی قبرستان بر بساط یکنفر پمودی گسترانیده شده است و جمیع سنگهای آن محله روی آن می

۱ — Louis Hersent : نقاش فرانسوی (۱۷۷۷—۱۸۶۰ میلادی)

۲ — Bd du Montparnasse : نام خیابان معروفی در پاریس که ارباب صنعت بسیاری در آن محله ساکنند .

شاشند ... حالا من بسخاوت و جوانمردی این مسیو داسپارویو اطمینان حاصل کنم ... ای والله واقعاً شما آدم ساده لوح بسیار نازنینی هستید ...

ساریت جواب داد :

- بسیار خوب ! گیناردون من شخصاً تعهد میکنم که هر نحو که چند نفر حکم معین کنند خودم جبران خسارت شما را بنمایم . میفهمید چه میگویم ؟
گیناردون گفت :

- رفیقم هیچوقت در غیرموضع احسان منما و بر آن مباحث که با این نمک نشناسان شرط محبت بجا بیآوری این داسپارویو که سنگش را بسینه میزنی در ازای اجری که بکنفر پیشخدمت هم بان مبلغ حاضر خدمت نیست توانائی شما علم شما فعالیت شما خلاصه تمام زندگی شما را از شما گرفته و از آن استفاده نموده است بهتر آنستکه از این صرافت بیفتی ... بعلاوه دیگرکار از کار گذشته و کتاب فروخته شده است ...

ساریت وحشت زده پرسید :

- فروخته شده ؟ ... بکه ؟

گیناردون جواب داد :

- برای شما چه اهمیتی دارد ؟ ما حاصل کلام اینستکه دیگر این کتاب را نخواهید دید حتی دیگر کسی صحبتی هم از این کتاب بشما نخواهد کرد بلی قریباً کتاب با آمریکا خواهد رفت .

ساریت دوباره سراسیمه و هراسان پرسید :

- با آمریکا یعنی چه ؟ چطور ! این لوکرس مزین بعلائم فیلیپ دو اندوم

با حواسی زیاد داشت های دست و لنگر این لوکرس من! بامریکا!
 بابا گیناردون شروع به خندیدن نموده گفت:

ساریت نازنینم بی اختیار مرا زیاد پهاوان گریوها [۱] می اندازید که چون
 میفهمد که معشوقه اش را به « میسی سیپی (۲) » خواهند برد فریاد میزند:
 « معشوقه عزیز من را به میسی سی پی! »
 ساریت بارنگی بسیار بریده گفت:

— خیر! حاشا و کلا! این کتاب بامریکا نخواهد رفت بلکه بحکم
 حق بکتابخانه داسیاریو بر خواهد گشت یا الله گیناردون کتابرا بدهد بمن.
 گیناردون یکبار دیگر هم سعی کرد که باین محاوره بیکه از ظاهر احوال
 معلوم بود بالاخره شکل بدی بخود خواهد گرفت خاتمه دهد این بود
 که گفت:

— ها ساریت عزیزم هیچ از این تابلوی گریو حرف نمیزند حتی نگاه
 هم بان نمیکنید در صورتیکه این تابلو کار بسیار ممتاز شایان تحسینی است.
 در ضمن این صحبت ها تابلو را هم مقابل روشنائی گرفته گفت:

— آخر این سن فرانسوا را ببینید این فقیر الی الله این برادر مسیح را
 درست تماشا کنید جسد سیاه سوخته قدیس مانند دخان ذبیحه مبارکی بطرف
 آسمان متصاعد است و حکم « قربانی هاییل [۳] » را دارد.

۱ — Le chevalier des Grioux — از کتبی که مترجم در دسترس داشته ترجمه حال
 و شرح این نصیحه ممکن نشده است.

۲ — Mississipi : یکی از ایالات متحده آمریکای شمالی که بنام رودخانه معروف همین
 نام نامیده شده است.

۳ — اشاره باینکه چهارم فصل چهارم سفر نکون « هاییل بین از اول زاده های
 گوسفندان خود و از ربه آنها آورد و خداوند هاییل و هم هدیه او را قبول فرمود »

ساریت بدون اینکه سر خود را بطرف تابلو برگرداند آمرانه وی را مخاطب ساخت :

گیناردون کتاب : یا الله کتاب را بدهید .

بابا گیناردون نا گهان غضب آمده خون سرش میل نموده بکلی سرخ شده و در حالیکه رگهای پیشانی‌ش حرکت نموده بود فریاد زد :

— بس کن !

و با همان حال بر آشفتنکی کتاب لوکرس را در یکی از جیب های نام تنه اش گذاشت .

ساریت بدون درنگ خود را روی او انداخته با خشم و غضب بسیار با او در آویخت چندانکه با همه ضعف و ناتوانی که داشت آن پیر مرد تنومند را در کرسی دسته دار او کتاری پرت نمود .

گیناردون با حال گیجی و خشم سیلی نا سزا بان دیوانه نثار کرده با ضرب مشت چهار قدم او را دور انداخت بقسمی که سرش به تابلوی «تنویج مریم عذرا» که کار فرا آئرلیکو بود اصابت نموده سبب شد که آن تابلو با غریب بسیار بر زمین افتاد .

ساریت بار دگر دست بکار شده کوشید که آن کتاب را از جیب او در آورد .

البته برای بابا گیناردون مردی ممکن بود که ایندفعه بکلی او را نقش زمین نماید ولی بواسطه میل خون سرش مثل این بود که نا بینا شده باشد و در آنحال دوار سرش بمیز کار معشوقه اش که در آن نزدیکی واقع بود خورد ساریت بحریف از پا در افتاده در آویخته او را در کرسی بزرگ بعقب انداخت و با دستان کوچک لاضر خود گردن او را که بخودی خود هم بسیار سرخ بود بقسمی فشرد که بنفش و کبود شد گیناردون سعی میکرد که خود

را رها سازد اما آن انگشتان ظریف و نحیف که بان گوشت گرم و نرم چسبیده بود با يك قسم احساس لذت و خوشی در آن فرو میرفت گویا توه غیر معلومی دستان وی را بفریسته خود متصل ساخته بود . گیناردون بخرخره افتاده و آب از گوشه دهانش جاری شد در زیر فشار هیكل بزرگش متشنج شده بقاصله های معین بدست و پا میرد اما حرکاتش متدرجا غیر منظم و اندک میشد بالاخره با آنکه دیگر حرکتی از وی محسوس نبود باز هم انگشتان آدم کش ساریت دست از فشار بر نعیداشت بلی عاقبت ساریت با کوشش و زحمت بسیار و جد و جهد شدید توانست دست از فریسه خود بردارد . با آنکه طنینی در سر احساس مینمود فهمید که در بیرون دکان باران میبارد و مردمی آهسته در قسمت پیاده روی خیابان روانند و قدری دور تر روزنامه فروشان با هیاهو و فریاد روز نامه میفروشند و نیز در تاریکی های خیابان چترهایی دید که از جلو چشمش میگذرد مختصر کلام کتاب را از حیب میت در آورده فرار نمود .

او کتاوی رعا آن شب بدکان بر نداشت و برای خواب باطاق کوچکی که بالای دکانهای سمساری همین کوچه کورسل واقع بود و مسیو بلان منیل آنرا برایش خریده بود رفت و شب را در آنجا بروز آورد .

کار گری که شغلش بستن مغازه بود چون جسد بی روح ابا گیناردون را که هنوز گرم بود دید فوری زن دربان را که مادام لونن نام داشت طلبید این زن جسد گیناردون را روی نیم کتی دراز نموده دو شمع بر افروخته ذره ثی چوب شمشاد در ظرف آب متبرك گذاشته چشمان میت را بست . طبیعی که مامور معاینه میت و تعیین علت مرگ بود مرگ را در نتیجه احتقانی دانست .

زفیرین چون بواسطه مادام لونن بر حادثه اطلاع یافت سراسیمه دوید بر سر میت بشب زنده داری مشغول شد . گیناردون مثل آن بود که بخواب

فرشته دواره گفت:

- و مناره‌های ناقوس‌ها خانم؟
خانم جواب داد:

آی آقا مناره‌ها!

هرکاه گفت:

— اما مناره‌ها خنم مانند آلات حقه گیر و جسم بر ناپر کشیده رو
گوناپی برهنه کرو بیان عام بالا رامت خواهند ایستاد .
مادام دلاوردلیر دیگر ناپ یاورده معجله از انجا بیرون رفت .

در همان روز انوی پاتویل کشیش هم بعنوان عبادت و دلجوئی هم القای
اج نزد موریس آمد و با اصرار بسیار ویرا نصیحت داد که دست از مراقبت
شیمان بد بر دارد و دو باره با عائله خود اشتهی نماید و شرحی صحبت
د که مادرش چگونه با چشمانی نمک و بازوانی گشوده بانتظار فرزند دلپند
سته و هر گاه موریس با همت مردانه بزندگی غیر مشروع خود پشت
زده چشم از لذات باطله بپوشد قهراً دوباره آرامش قلب و قوت روح
ایش حاصل خواهد شد و از چنگال اوهام باطله و اضغاث احلام مهلکه
ات یافته گریبان خود را از چنگ روح خبیثی که بر وی مسلط است
بهدر رهااید .

موریس از جناب پاتویل کشیش اظهار تشکر نموده مراجع بیکران او را
اس گفت و پس از آنکه بایک عالم احساسات دینی کلمه شهادت و اعتراف دینی
زبان جاری ساخت عرض کرد:

- هیچوقت تا این پایه معتقد و یا بند بدیانت نبوده ام از طرفی هم
چوقت باین اندازه به عقیده داشتن محتاج نبوده ام . سرکار کشیش چه میفرمائید
ایکه مثل منی باید اصول دین را بملك موکل خودم که انرا فراءوش

نموده است دوباره یاد بدهم .
 مسیو پاتویل کشیش آه طولانی کشیده طفل عزیز خود را بر نماز و
 مناجات ترغیب نموده و گفت که برای روحی که مورد حمله شیاطین واقع
 شده و در معرض خطر است دعا و مناجات بهترین دوا و تنها کمک
 روحانی است .

موریس برسید .

— آقای کشیش آیا میل دارید که ملك موکل خود را بسر کار شما
 معرفی نمایم ؟ يك لحظه صبر کنید حالا خواهد آمد رفته است برای من
 چند دانه سیگار بخرد .

پاتویل از روی تائر و انده اش گفت :

آی طفلک بینوا !

گونه های گرد مسیو پاتویل از غایت حزن پائین افتاده ولی پس از
 لمحّه ئی علائم شادمانی آشکار شده گونه ها بالا رفتند و این شادمانی خالی از
 علت نبود بلکه دلایلی داشت بلی روحیات و عقاید عمومی رو بخوبی میرفت
 « ژاکوبین ها » « فران ماسون ها » « احزاب متحده (۱) » همه جا رسوای
 خاص و عام شده بودند طبقه ممتازة ملت برای سایر طبقات سرمشق روحانیت
 و توسل نجات بودند آکادمی (۲) فرانسه با فکر شده بجاده خوبی افتاده بود

۱- (Les Blocards) - مفسرید از احزاب متحده هیئت مؤتلفه مرکب از احزاب دستچاپ
 پارلمانی فرانسه است که پشینان کابینه والدک روسو (Waldeck Rousseau) و کابینه
 کومب (Combes) بوده اند .

۲- (Académie Française) - که در سنه ۱۶۳۵ میلادی در فرانسه تشکیل شده و در
 ابتدا مجمع ادبا بوده بعدا دارای اصول و تشکیلات مطمح گشته است فعلا دارای چهل
 نفر عضو است که مادام الحیات در جمعیه عصویت دارند و فقط در موقع فوت هر يك تنه
 اعضاء کسی را با اکثریت آراء برای عصویت انتخاب می نمایند و شغل آکادمی رسیدگی به است

مقرون نبود . چون ژیلبرت اصراری نداشت که خوش آیند و دلربا جلوه کند بیشتر داربا وقتان بطر میامد قدری شیر خوردند و بسیار از آن شیر خوششان آمد هر سه نفر معصوم و پاک بودند ارکاد هم درکار بود بی عدالتی های کهنه جبار دنیا را فراموش میکرد ولی طولی نکشید که مجدداً آن بی عدالتی ها بیاد او آورده شد .

چون ارکاد بمنزل موریس برگشت زیتا را دید که مانند مجسمه نیکه از عاج و طلا ساخته شده باشد بانظار وی نیتسته و تا چشمش بارگاز افتاد گفت :
 ای آرکاد دلم بحال تو میسوزد اینک روزیکه از ابتدای خلقت زمانها نیامده و شاید قبل از آنکه منظومه آفتاب و توابعش داخل فلک الجائی شود دیگر چنان روزی نیاید فرا میرسد فردا است که بر یالدا با اوت تاخته ووی را در قصر یاقوتی اش بغفات خواهیم گرفت و تو که در آتش آرزوی بنجات آسمانها میسوختی ، از همه عجله داشتی که فالحانه بوطن خلاص شده خود برگردی ناگهان تمام نقشه های بزرگ خود را فراموش نموده در اغوش دختران مردم بخواب غفلت فرو میروی . آخر در مباشرت باین حیوانات حقیر و پلیدی که ترکیبشان از عناصر آنقدر غیر ثابتی است که میتوان گفت دائماً در تغییر و تحول و حالی بحالی شدن اند چه لذت و مسرتی ممکن است نصیب تو شود ؟
 آه آرکاد ، حق با من بود که بتو اعتماد نداشتم باشم زیرا تو جز یکفر اهل علم و ادب چیزی نیستی و غیر از کسبکاووی بجز بی نداری ملی قدرت و قابلیت سعی و عمل از تو نمیتوان انتظار داشت .

ارکاد جواب داد .

ای زیتا غیر عادلانه در حق من سخن میرانی طبیعت و سرشت ابله آسمان بر آن رفته است که بر دختران مردمان عشق بورزند پلی شکی نیست که

شخص و شکل زنان و گلان غیر ثابت و از عالم فساد است ولی با وجود این نمی توان از آنها چشم پوشیده شیفته و دلباخته آنها نگشت اما ای زینا بدانکه هیچیک از این حیوانات صغیره ممکن نیست مرا از کینه و عشقیکه در دل دارم غافل سازد بلکه پیوسته برای قیام بر ضد یالدا با اوت حاضرم.

زینا چون ثبات عزم آرکاد را ملاحظه نمود اظهار شادمانی نموده وی را تحریص کرد که بدون ضعف و سستی انجام نقشه وسیع و مهم را تعقیب نماید و بداند که نه بسیار میتواند عجله و شتاب داشت و نه هیچ چیز را میتواند فراموش کرد و نیز گفت:

— آرکاد یک کار بزرگ مرکب از یک سلسله کارهای کوچک است و مهمترین مجموعه ها عبارت از اجتماع هزاران جزئیات فوق العاده صغیر است که هیچیک از آنها بخودی خود اهمیتی ندارد باید از هیچ چیز غفلت نداشته باشیم.

زینا برای این آمده بود که آرکاد را بمجموعی ببرد که حضور او در اینجا کمال ضرورت را داشت زیرا در آن مجمع میخواستند قوای فرشتگان عاصی را احصاء نمایند.

بعد از بیان مقصود یک کلمه بیش تر از آن نپرزود و آن کلمه این بود:

— نکتر در اینجا خواهد بود.

چون موریس زینا را دید او را زن بی جاذبهئی یافت حتی از او خوشش

نیامد بعلمت آنکه زینا کاملا قشنگ و خوشرو بود و جمال حقیقی همیشه برای او ایجاد تعجب و انده اش درد ناکی مینمود پس از آنکه ملتفت شد که زینا فرشته ایست عاصی برای آن آمده که آرکاد را با خود به مجمع متامرین ببرد از وی کراهت و اشمئزاز حاصل نمود. موریس آن طفلک پینوا بسیار کوشید

و بهمه وسائلی که در قوه خود داشت و مناسب ظروف و احوال بود تشبث نمود بلکه بتواند آرکاد را از رفتن منصرف نماید از جمله گفت که اگر ترود و با وی بماند او را به ماشای یکمده نازیهای محیر العقول می خواهد برد بنمایشی که تجلیل و تکریم و پوانکاره (۱) را نشان میدهند خواهند رفت و نیز او را بمنزلی خواهد برد که در انجا زنانی دیده میشوند که بواسطه جمال و حسن اندام یا ظرافت و لطیف ذوق یا خبائات و فساد اخلاق یا بد شکلی و زشتی فوق العاده جالب تعجب و اعجابند ولی آرکاد گوش باین حرفها نداده فریفته هیچیک از این وعود نشده در جواب گفت که باید بازیتا برود.

موریس پرسید :

— میروی چه بکنی؟

آرکاد جواب داد:

— برای طرح ریزی فتح آسمان .

موریس گفت :

— هنوز هم دست از این دیوانگی برنمیداری ؟ فتح ... ولی برای تو اثبات کرده ام که این امر از حیث امکان خارج و ابداً چنان انتظاری نباید داشت. آرکاد گفت :

— شب بخیر موریس . . .

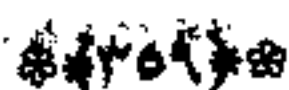
موریس سراسیمه گفت :

— ها میروی ؟ ... بسیار خوب پس من هم با تو میایم

(Raymond Poincaré) : - از علمای حقوق و رجال سیاست فرانسه که در ۱۸۶۰

میلادی متولد شده و در ۱۸۹۳ بمقام وزارت رشیده در ۱۹۰۹ عضو آکادمی فرانسه شده و از ۱۹۱۳

میلادی تا ۱۹۲۰ رئیس جمهور بوده و بعد مکرر رئیس الوزرا شده است.



موريس اين بگفت وبا دست بگردن اويخته تامون مارتير دنبال آرژاد و زيتا
اقتاده با آنها بميخانه كلورو ميرفت و در انجا ديد كه مېزي را در زير آلاچيق
در باغ چيده و حاضر کرده اند.

برنس ايستار و شوفيل با يك نفر قرشنه ژاپوني زرد رنگي كه شيبه بطفلي
بود در انجا بودند.

زيتا گفت :

— جز ورود نكتر ديكر انتظاري نداريم.

هنوز حرف زيتا تمام نشده بود كه نكتر بدون سر و صدا پيدا شده
بجاي خود نشست سگش هم در پاي او خوابيد . آشپزي فرانسه بهترين طباطبي
هاي دنيا است و از جمله مفاخر اين مملكت است و هر وقت عالم بشريت عاقل
تر شده سديخ كباب را تر شمشير تر جيح دهد اين مفخرت ما فوق جميع مفاخر
قرار خواهد گرفت ، كلود و مير شورباي كام و گوشت خوكي بفرشتگان و
ان بني ادم كه همراه آنها بود خورائنده بعد كباب خوكي با چند دانه كليه كه
با شراب يخته شده بود آورد اين اغذيه لذينه بر ان دلالت ميكرد كه هنوز
اين آشپز مون مارتري دست امريكائيان كه بر گريده ترين رؤساي پاریس را
كه شهر هوتل و رستوراناش ميتوان ناميد خراب ميكند فاسد نشده است (۱)
كلود و مير يك شيبه شراب ' بور دو ' (۲) باز كرد كه اگر چه در عداد

۱ - اشاره باینکه امريكائي ها كه در هر سال هزاران پاریس بعنوان سياحت ميروند بواسطه
اینکه پول دار هستند اندك اندك سليقه و ذوق خود را شهر پاریس تحمیل نموده و مينمايند و از طرفي
امريكائي ها بواسطه صداقت لهجه و سادگي و عادات مخصوصه مدهاتي منشي معروفند .

۲ - Bordeaux . نام چندین قسم شراب سرخ و سفید معروف و منسوب محدود شهر نوردو.

اولین محصولات شرابی، مدوک (۱) محسوب نبود ولی باز هم بواسطه خوشبوئی و گواوانی از نجات اصل خود حکایت میکرد چیزی که گفتنش ضرور است این است که بعد از این شراب و چند رقم دیگر شرابدار مرزون و موقر خرابیده يك شیشه شراب سرخ بودگونی آورد که در عین تندی سبك و با وجود قوت لطیف بود باده پر مغز و از نژاد اصلی بودگونی مختصر کلام آتش سیالی که کف باب آورده راحت روح و آفت هوش محسوب میشد و عقل و جسم هر دو را بطرب مياورد .

نکته پیر جام خود را از این شراب لبریز نموده انرا بلند کرده گفت:
 - بنام تو ای دیو نیروس اعظم و بیاد تو ای زرگترین خدایان که عهد طلائی ایام قدیم را تجدید فرمائی و خود جلوه گر شده مردمان که بار دگر بروح بسالت و شهامت و قهرمانی قرنهای نزرک گذشته مبعوث و مانوس شوند خوشه انگوری را که سالیان دراز ساکنین جزیره « لسبوس (۲) » از ساقهای مو « متیمن (۳) » میچیدند عطا نمائی و نیز موهای « تاسوس (۴) » و خوشه های

۱ - Médoc : يك قسم شرابی که مسوب به مدوک است و مدوک از حمله مقاطعات حوی فراسه است .

۲ - (Lesbos) نام یکی از جزایر یونان که امروز میسلی (Mytiléne) نامیده میشود و جمعیت فعلی آن ۱۳۰۰۰۰ نفر است و امروز هم بوفور مو معروف و از حمله صادرات آن شراب است .

۳ - (Méthymne) شهری از شهرهای جزیره نسوس که در قرون بیجم و چهارم قبل از میلاد از بلاد معروفه جزیره بوده و بوفور و حوی شراب استقهار داشته است .

۴ - (Thosos) یکی از جزایر یونان واقع در شمال بحر اژه که جمعیت دلی آن دوازده هزار نفر است و بوفور و حوی مو مستهور است .

زیرین تا کستان سواحل دریاچه « مار توتیس (۱) » و محصول خم خمانه های « فالرن [۲] » و رزان « تمولوس [۳] » و هم شراب « قانه (۴) » که باید پادشاه شرابها نامیدش بانها بخشی باشد که آب این انگورها آسمانی و الهی شود و برکت آن بار دگر مانند ایام سیلین عهد قدیم مردم از باده دانائی و عشق سرمه ت شوند .

پس از آنکه قهوه هم نوشیده شد زینا و پرنس ایستار و ارژاد و فرشته ژاپونی یکی بعد از دیگری در وضع و حال کنونی قوائی که بر علیه یالدا باوت قیام نموده بودند مذاکره کردند .

فرشتگان پس از آنکه بدلسوری رنجهای زمین و شقاء زمینیان پشت بسعدت ابدیه نموده عصیان میرزیند عقل و هوششان زیاد میشود و باینجهت طرق خبط و اشتباه و قوه ضد و نقیض گوئی آنها بسیار میگردد و این است سبب آنکه جمعیات آنها مانند جمعیات مردم زمین مقرون بضوضاء و اضطراب و درغم و رهمی است چندانکه اگر فی المثل یکی از آنها عددی را ذکر میکرد سایرین با او معارضه میکردند و هرگاه دو عدد را میخواستند بریکدیگر بیفزایند مباحثه و جدال در میگرفت و علم حساب هم از آنجا که دستخوش بلهوسی آنها شده بود اطمینان بخش نبود در بین این مباحثات پرنس ایستار مشاهده نمود که تئوفیل مؤمن

۱ — Le lac Maréotis : زبانه خشکی که بر ساحل مصر واقع است و روی شهر اسکندریه واقع میباشد.

۲ — Falerne : نام محلی در ایالت کامپانی (Campanie) از ایالات جنوبی ایتالیا که تا کستان و شراب های آنجا در نزد رومیان بسیار مشرف بوده است.

۳ — Tmolos یا Tmolus . نام کوه و نام شهری در آسیای صغیر (لیدی) .

۴ — Le Pâanée : دماغه منتهی الیه جنوبی جزیره کیوس (Chios) که جنوبی شراب درین قدها مشرف بوده و از جمله ابدیه تاریخی آن معبد آپولون بوده است.

مقدس که بزور همراه او بان جمعیت آمده بود مشغول حمد و ستایش پروردگار است بر آنس بخشیم آمده پشت گره نموده بشدتی چندین ضربت بس او زد که اگر بس گاوی زده بود از پا در میامد ولی از آنجا که سر بکفر موسیقی دان از جمجمه گاو هم سخت تر است آسیبی بوی نرسید و با وجود آن ضربات در فکری که برای خود از قادر متعال ترتیب میداد تغییری حاصل نگشت ، باری پس از آنکه ارکاد مدتی با خیال بافیهای علمی خود در مقابل فلسفه عملی زیتا مخالفت و مقابلهت نموده ادله ثنی برخلاف نظریات او اقامه میکرد بالاخره زیتا باو گفت که کیفیت تعقل او فاسد و بد است ،

ارکاد باهناک تلخی گفت :

— از اینک من بد تعقل میکنم شما متعجبید ! من هم مثل نوع آشرو بزبان واصطلاحات انها تعقل میکنم ، و چیست زبان نوع بشر جز فریاد حیوانات جنگل و گوهستان که بواسطه نساس های متکبر و خود پسندی پیچیده و فاسد شده است ، آخر ای زیتا ایا متوقمی که با جمع و ترکیب این اصوات حالی از فحش یا درد تعالی بهتر از این بشود ، بلی فرشتگان از عالم بشریت بی خبرند و تعقل ندارند مردمان که بر فرشتگان برتری دارند بد تعقل مینمایند ، ای زیتا اینک حاجتی نیست که از سخافت رأی اساتذتهی که کوشیده اند که بوسیله همین قریادها که از انسان آدمی صورت و بوزینگان و حیوانات کیسه دار و خزندگان اجزاد و اولاد خود باوث برده اند حقایق مجرد را تعریف و تحدید نمایند بشما سخنی نگوییم زیرا کوشش آنها یک نوع مضحکه و ملعبه مخصوصی است (۱) و البته

۱ — بعضی از فلاسفه بکوشش بسیار خواسته اند عقول مجرد علمی الاطلاق البیان نمایند یعنی عقول که من حیث الادات والفعال مساین از مواد باشد فلاسفه متاخرین از جمله آدامبول فرانسوا و بعضی این کتاب این فرص را از احلام و اوهام میسرند

اگر عقل فعال عاقل میبود چهقدر مشغول و سرگرم این مباحث میشد
در آن شب آسمان غرق در ستارگان بود نکتز باغبان پیوسته سائت نشسته

سیخنی نمیگفت ، زیتای خوشرو بوی گفت :

سای نکتز اگر از آن نمیترسی که آسمان و زمین بحرکت آیند قدری نی بزنی ،
نکتز فی الحال نی لبك خود را بدست گرفته مهبای نواختن شد مورس هم سیکاری
روشن کرد شعله لحظهئی درخشید و در آن لحظه آسمان و ستارگانش را داخل تاریکی
نموده و خاموش شد نکتز همین شعله و سر نوشت ان را دونی ملهم یا لہامات
آسمانی خود موضوع تغنی قرار داده آهنگ رسای ان نی را بلند نموده و گویا
چنین میسرود :

— این شعله دنیائی بود که خوش درخشید و دو کمتر از يك دقیقه سر نوشت
خود را انجام داد در ان يك لحظه شمس و سیاراتی در ان تشکیل یافت ربه النوع
افلاك مدارهای کرات پراکنده و سرگردانی را در این فضاهاى لایتناهی اندازه
گرفت بدم اولین مولود از خدایان یعنی اروس نباتات و حیوانات و افکاری بوجود
آمدند . در این بیست ثانیهئی که فاصله بین حیات و ممات این دنیا بود تمدنهایی
بر گذار شد و امپراطوری هائی بحضیض سقوط ابدی افتادند مادرانی
گریستند سوی این آسمان های صم و بکم اناشید عشقی و فریاد های کینه
رزفرات مظاومینی متصاعد شدند . این دنیاها در عالم کوچکی شان همانقدر
طول کشیدند که این دنیائی که چند جزء لایتجزای آنرا شکل انواری روی سر خود
درخشان می بینیم طول کشیده و طول خواهد کشید . بلای این و آن هر دو
نسبت بعوالم لایتناهی جنوہئی بیش نیستند .

و بهمان اندازه و نسبتی که نوا های صاف و دلپذیر نی لبك در ان فضای
مسحور پراکنده میشد بهمان نسبت هم زمین مبدل با بر ملایمی شده و ستارگان

مسیرهای سریمی اتخاذ مینمودند دب اکبر از هم متفک شده بنات النمش در فضا
 پراکنده میشدند حمائل فلک الجوزاء گسیخته شده ستاره قطب از محور مغناطیسی
 خود دور میگشت الا برق که شعله ملتهب درخشان خود را بفضا میریخت کبود
 و نك شده بعد سرخ گردیده مرتعش میشود و در يك لحظه خاموش میگردد
 بروج منقلب متحرك علامت تازه تی در فضا ترسیم میکنند که آنها نیز بفرقه خود
 از میان میروند، آری این بود سحر ان نی سحر که در کمتر از يك لحظه حیات
 و حرکات این دنیا را که بنظر ان تغییر میاید و مردم و فرشتگان ابدیش میشمارند
 مجسم نموده چون وهم و سیراب جلوه گرش ساخت ، ناگهان نی خاموش
 شد آسمان هم دوباره بشکل قدیمی خود درآمده نکتز ناپدید شد کسلود و میر
 از مهمانان پرسید که ایا از شوربای کام و گوشت خوک که برای اینکه بخوبی
 بقوام بیاید بیست و چهار ساعت روی آتش بوده است راضی و خشنود هستند
 وهم از شراب ، بوژوله (۱) ، تی که نوشیده بودند تمجید بسیار نمود .
 شبی بود ملایم و خوش ارکاد بهمراهی موریس که حالا او ملك موئل
 ان فرشته محسوب بود و ثوقیل و پرنس ایستار و ملك ژاپونی رفتند که زینارا
 بمنزلش برسانند .

۱ — Beaujolais : نام یکی از مقاطعات فرانسه که بوفور و خوبی شراب

مروف است.

فصل سی و سوم

فصلی که در آن مشاهده میشود که چگونه يك جنایت وحشت انگیز شهر پاریس را دچار خوف و خشیت مینماید.

در آن ساعت شهر غرق در خواب ناز بود حرکت روی سنك فرقهسای کوچه های خلوت صدای زیادی تولید مینمود چون آندسته با واسط تپه بوت رسیدند در گوشه کوچه فوتریه (۱) ، مقابل در منزل زینای مهر و متوقف شدند در حالیکه زینا انگشت بر زانک در گذاشته ولی هنوز تصمیم بزنگ زدن نگرفته بود آرکاد از ملائکه حمله عرش وانوار قاهره با او سخن میگفت پرنس ایستار بر روی زمین بانوک عصایش طرح ساختن آلات جدیدی میبخت و امره هائی میکشید که نه فقط اقایان بخواب فرورفته اطراف را بیدار میساخت بلکه سبب آن بود که جوانب و خواصر مهوشان آن حول و حوش از خوف متبض شود تنوفیل بله اواز قایقچیان را که در پرده دوم الدین ملکه گولکوند باید خوانده شود بانک بلند میخواند موریس در حالیکه بازوی راست را بگردن آویخته بود بادهست چپی که بجا داشت با ملک ژاپونی مشق تیراندازی میکرد و با مهابوی بسیار چنان بکف خیابان میکوبید که برق از آن میجهانید آنگاه بانک بلند فریاد میزد « ای هدف خورد ، در این بین ها اثرانی موسوم به گروول در گوشه کوچه مجاور بفر فرورفته بود گروول در چهار شانکی ریخت یکنفر سرباز رومی را داشت وهم تمام اخلاق وصفات این نژاد فوق العاده خدوم و

۱ — La Rue Feutrier : — نام کوچه ای از کوچه های ناحیه هیجدهم

مطیع را که از بدو ساخته شدن بلاد و شهرنشین شدن مردم امیر اطوری ها را حفظ نموده و سلسله های سلاطین را حمایت و حراست میکنند دارا بود آزان گروم مرد قوی هیکل و زور مندی بود ولی با وجود این بسیار خسته و فرسوده شده بود زیرا از شغل صعب و سخت و کمی غذا رنج میبرد درست است که آدمی بود وظیفه شناس ولی هر چه باشد بشر بود و نمیتوانست در مقابل سحاری و فریبندگی و لطف و دلربائی دختران بر از غنچ و دلالی که دسته دسته در تاریکبهای کوچه ها و در طول خیابانهای خلوت و حول و حوش زمین های مجهول میدید مقاومت و خود داری نماید قهرآ آنرا دوست میداشت و اما بصفت یک نفر سرباز تحت السلاح آنها را دوست میداشت و همین سبب شده بود که احساس خستگی و فرسودگی نماید اما جرات و شهامت بر ملالت و خستگی غلبه می نمود. از آنجا که هنوز با واسطه جاده حیات (۱) واصل نشده بود میان و رغبت بسبب استراحت های دلپذیر و اشغال ملایم فلاحتی داشت باری در آن شب از نام و لطیف در زائیه کوچه مولر [۲] فکرها میکرد فکر خانه و مولد خود را مینمود فکر جنگل کوچک درختان زیتون و زمین پدری و مادر پیر خنیده رنج برده را میکرد همان مادری را که بار دگر دیدارش نصیب او نمیشد باری چون غوغا و هیاهوی آن جماعت بگوشش رسید از خواب و خیال پر برده رو به چهار سوئی که کوچه مولر و کوچه فوتریه بان منتهی میشوند پیش رفت و چون این جماعت بیکار را دید بحکم تمیز و حسن اجتماعی تشخیص داد که میبایست از جمله دشمنان نظام و امنیت عمومی باشند و از این جهت ظنین و هم آورده گشت گروم مردی بود عبور و اعزم این بود که مدت طولانی ساکت مانده

۱ - وسط جاده حیات در اصطلاح نویسندگان یعنی سن چهل سالگی .

۲ - La Rue Muller : نام کوچه ای از کوچه های ناحیه هجدهم شهر پاریس .

بالاخره باحالت آرامی مهیبی گفت :

- متفرق شوید .

اما موریس و فرشته ژاپونی چنان سرگرم شمشیربازی بودند که هیچ نمیشنیدند تئوفیل جز به تغنیات خود چیزی گوش نمیداد پرنس ایستار غرق در خیالات نسخه های مواد محرقه شده از خود بی خبر بود زینا و آرکاد هم مشغول مطالعه اقدام بزرگ و طرح عظیمی بودند که از ابتدای آنکه منظومه شمسی از ماده مشتعله اصلیه خارج شده تا کنون بفکر احدی نرسیده است مجمله همه آنها از آنچه محیط بانها بود بی خبر بودند.

گروم بار دیگر تکرار کرد:

- میلوبم متفرق شوید .

این مرتبه فرشتگان این امر رسمی را شنیدند ولی خواه بواسطه لاقیدی خواه تحقیر اطاعت نموده بفریاد و آوازه خوانی و مباحثه ادامه دادند .

گروم همچنان آمده فریاد کشید و در حالیکه دست توانای خود را بر شانه پرنس ایستار زد گفت :

- بنابراین میخواهید دستگیر شوید.

پرنس ایستار از این حرکت زشت بخشم آمده و بقوتی ضربت مشتینان حارس وارد آورد که برودخانه پرت شد ولی فوراً آژانی بنام فرزانه بکمک همقطار خود دویده معاً بطرف پرنس ایستار حمله ور شدند و با غضب و برافروختگی ناشی از عادت ویرا زدند و شاید اگر فرشته ژاپونی آن دو آژان را بگی بعد از دیگری بر زمین نینداخته بود با وجود قوت و تنومندی پرنس ایستار وی را خون آلوده بادایره نظایه برده بودند ولی اینک بواسطه کمک ملک ژاپونی آن دو مستحفظ خیابان بخود می پیچیدند و در حالیکه در سنگ

و آب شناور بودند ضجه و ناله میکردند هنوز مورفیس و آرکاد و زیفان
 بکار نتموده و داخل مبارزه نشده بودند اما تئوفیل ترسان و لرزان خود
 را بکناری کشیده از آسمان استمداد بیجست در این حیص و بیص دو
 نفر شاگرد نانوا که در آن نزدیکی در زیر زمینی مشغول خمیر گیری بودند
 بهوای بانک بیرون دویده با پیش بندهای سفید و نصف تنه برهنه بانجا آمدند
 و بواسطه حس مخصوصی که میتوان آنرا نیز حفظ امنیت عمومی نامید بکمال
 اژانهای بر زمین افتاده قیام نمودند . تئوفیل از دیدن آنها سخت بوحشت
 افتاده رو بقرار نهاد ولی اندو نقر و برادستگیر نموده میخواستند به مستحفظین
 تسلیمش نمایند که آرکاد و زیفانو راعنقا از چنگ آنها بیرون کشیدند کشمش
 دنباله پیدا کرد و بشکل موحشی با آنکه طرفین غیر مساوی بودند بین اندو
 ملک و اندو شاگرد نانوا چنگ در گرفت . آرکاد که از حیث زورمندی
 و جمال شبیه یکی از پهلوانان لیزیت [۱] بود هم نبرد قوی هیکل را در بازوان
 خود خفه کرد . زیفانو هم با خنجر خود شاگرد نانوای دیگر را که با وی در
 اویخته بود مجروح ساخت بطوریکه خون سیاهی روی سینه پشم الودان بینوا جاری
 شد خلاصه آن دو شاگرد نانوا که از محبت و فدائیان قرانین بشمارند روی سنگهای
 خیابان از پا در آمدند .

فرزنده آژان با حال غش و مدهوشی رویش در راه آب بود ولی گریه
 ازجا برخاسته برای اخبار بمامورین آن حول و حوش واستمداد از ایستگاه
 مجاور سوت زده خود را روی مورفیس انداخت . مورفیس که برای مدافعه

۱ - Lysippe مجسمه ساز و حجار معروف یونانی که در قرن چهارم از میلاد
 مسیح در یونان میزیسته و او تنها حجاری است که اسکندر کبیر وی را محاز ساخت
 بود که مجسمه اش را بسازد . مجسمه هایی که از پهلوانان ساخته ظریف تر و چابک تر از مجسمه های
 سایر حجار های عصر خود است.

یکدست بیشتر بجا نداشت با همان دست چپ طپانچه‌ئی روی حریف خالی
نموده و آن ندبخت دست بر قلب نهاده قدیمی لرزیده و با حال ارتعاش لژ پا
از پا درآمده آهی طولانی کشید آنگاه تاریکی‌های ابدی چشمانش را پوشانید .

پنجره‌ها یکی بعد از دیگری باز میشد و سورهائی از دریاچه‌ها بکوچه بیرون
میآمد . صدای ثقیلی که صدای پا بود نزدیک میشد دو نفر آژان دو چرخه
سوار وارد کوچه فوتربه شدند پرنس ایستار چون چنین دید نارنجکی پرت
نمود که زمین را بلرزه آورده چراغهای خیابان را خاموش نموده خانه‌هائی
را واژگون ساخت و چنان دود غلیظی فضای آن کوچه را فراگرفت که احدی
نتوانست بفهمد که فرشتگان و موریس کدام جهت فرار نموده‌اند .

عقیده آرکاد و موریس بر آن بود که پس از این حادثه نسبتاً مطمئن‌ترین
جایها همان منزل کوچه رم بود یقین داشتند فوری در جستجوی آنها برنخواهند
آمد و شاید هیچوقت هم در جستجو بر نیایند زیرا خوشبختانه نارنجک پرنس
ایستار جمیع شهود آن قضیه را نابود ساخته بود ، هنگام سپیده سحری خوابیدند
و ساعت ده صبح که وقتی که دربان چای آورد هنوز بیدار نشده بودند موریس
در بین آنکه نان برشته و کباب ران خوک را می‌خورد بارکاد گفت :

- عجبا ! من همیشه چنان مینداشتم که جنایت يك امر فوق العاده و
خارق الطبیعه است حالا میفهم اشتباه میکرده‌ام و ارتکاب بی‌جنایت ساده‌ترین و
طبیعی‌ترین اعمال دنیا است ،
آرکاد در جواب گفت :

- و هم قدیمی‌ترین سنن و عادات است ، قرنهای طولانی از اوور طبیعه
و ضروری انسان این بود که سایر مردمان را بکشد و اموال آنها را غارت
برد هنوز هم در جنگ این قضیه امر مستحسنی شمرده میشود باضافه در بعضی
موارد مخصوصه جمله بحیات سایرین را از امور شرافتمندانه محسوب میدارند

چنانکه در موقعی که خود شما تصمیم بر قتل من گرفتید همه شما را تصدیق کردند و دلیل این تصمیم این بود که شما چنان می پنداشتید که من با معشوقه شما محرمیت و سر و سری پیدا کرده ام مقصود این است که تصمیم شما را شرافتمندانه میدانستند ولی قتل یکنفر مستحفظ را مکروه شمرده و میگویند که این ارتکاب شایسته یکنفر نجیب نیست.

موریس فریاد کشیده گفت :

— خفه شو خفه شو جانی! من این مستحفظ بد بخت را بحکم تمیز و بدون فکر و تأمل کشته ام بدون اینکه دانسته باشم چه می‌کنم و حالا هم بسیار از کرده پشیمان و شرمسارم ولی من مقصر نیستم مقصر توئی پلی قاتل حقیقی او توئی توئی که مرا براه عصیان و آدم کشی که منجر بدرکات جهنم میشود سوق داده ئی توئی که سبب اضلال من گشته ئی توئی که راحت و سعادت مرا فدای خود بسندی و خیانت خود نموده ئی و بسیار بیجا و عبث چنین کرده ئی زیرا ای آرکاد باردگر هم بتو میگویم که در این اقدام نجاح حاصل نخواهی کرد. در این بین دربان جرائد یومیه را آورد و چون چشم موریس آن روزنامه ها افتاد رنگ از رویش برید. روزنامه ها ناخطوط درشت حادثه کوچه فوتریه را باین عبارت نگاشته بودند که يك مستحفظ مقول دو آژان دو چرخه سوار دوشاگرد نانوا سخت مجروح سه عمارت منهدم و چندین نفر هلاک شده اند. موریس روزنامه را از دست انداخته با آهك نجيف و شکایت آمیزی گفت:

— ای آرکاد آخر چرا در باغ کوچک و رسای در وسط آن گلهای موقعیکه سار سیاه مشغول سوت و صفیر بود مرا نکشتی؟

خلاصه خوف و خشیت بر تمام شهر مسئولی بود در میدانهای عمومی و در کجه های جمعیت زنان خادمه در حالیکه کیسه های توری در دست داشتند

بر اخبار مطبوعه در جرأید اشاعات بسیار شومی شنیده میشد در نقاط مختلفه شهر غریب انفجار شنیده شده بود در بسیاری جاها نارنجک ها کشف میکردند در هر گوشه‌ئی اشخاصیکه تصور میرفت شریر و بدکار باشند بدست مردم گرفتار شده و در حالیکه لباس آنها ریخته میشد تسلیم محاکم عدلیه میشدند یکفرستی واکه در میدان جمهوریت (۱) عربده میکشید و میگفت: «مردد باد پلیس» مردم لچاره گرفته قطعه قطعه کردند.

رئیس الوزراء که وزیر عدلیه هم بود مدتی بارتیس تشکیلات نظمیه مذاکره و مشاوره نموده بالاخره چنان صلاح دانستند که برای اسکات هیجان پارسیان ازسی هزار نفر لچاره و هرزه مقیم پاریس پنج یا شش نفر آنها را توقیف نمایند رئیس پلیس روسیه چنان می پنداشت که نهیلیست های روسیه در آن جنایت دست اندر کار بوده اند و تقاضا داشت که دوازده نفر از مهاجرین و پداهندگان روس مقیم پاریس را بحکومت روسیه تسلیم نمایند مسئول او فی الحال باجابت رسید و نیز برای حفظ و امنیت پادشاه اسپانی چند نفر مذنب را تسلیم محاکم مربوطه نمودند.

چون اهالی پاریس بر اقدامات مجدانه و قوف حاصل کردند نفسی تازه نمودند و جرأند عصر پایتخت حکومت را تهیت گفته و تحسین کردند . اخبار راجع بحالت مجروحین رضایت بخش و عالی بود زیرا حالت آنها خالی از خطر بود و جمیع اشخاصی را که بانها عرضه میداشتند جانی و جمله کننده بخود تصور مینمودند .

البته راست است که مستحفظ گروول مرده بود اما در عوض دوخواهر راهبه بر سر او شب زنده داری نموده و شخص رئیس الوزراء آمده صلیب شرف و افتخاری بر سینه آن شهید راه وظیفه نهاد .

فصل سی و چهارم

فصلی که در طی آن تفصیل توقیف بوشوت و مورس و هم شرح حادثه شوم کتابخانه داسپارویو و عزیمت فرشتگان دیده میشود .
 مورس داسپارویو شب وحشت آوری بصبح آورد بمحض اینکه کمترین صدائی بگوشش میرسید دست بطیانیچه میبرد مبادا زنده بدست عمال عدلیه بیفتد چون صبح شد بحال شتاب زدگی جرائد را از دست دربان ربوده و حریصانه بستونهای آن نگریست ناگهان از فرط شادمانی فریاد برکشید زیرا چشمش باین خبر افتاد که جسد گروم مستحفظ برای فحص بعد از موت و معاینه تشریحی نه « مورگ (۱) » انتقال داده شده و در آنجا اطباء قانونی عدلیه جز چند فقره لکه‌های کوچک سیاه و علائم کوبیدگی بسیار سطحی چیزی در جسد نیافته و مرگ را مربوط بپاره شدن انور بسماء شریان اهر دانسته اند .

مورس با آهنگ خوشحالانه مثل آنکه فتحی نموده باشد فریاد زد :
 — ها می بینی ارکاد می بینی که من قاتل نیستم من بیگناهم هیچوقت بتصور نمی آمد که بی گناهی تا این اندازه پسندیده و مطبوع باشد
 پس از این اظهار شادمانی لمحی فکر کرد و قهراً چنانکه خاصیت عادی فکر است تفکر شادمانی اش را از میان برد آنگاه سری تکان داده گفت .

— بلی من بیگناهم ولی شایسته نیست که بخودم هم امرا را مشتبه نمایم
 حقیقت این است که من عضو هیئت بدکاران هستم و نا دردان و بداندیشان محشورم .

۱- La Morgue : — نام محلی در شهر پاریس (در جزیره شهر پاریس) که در آن اجساد اموات و مقتولین را که هویتشان معلوم نیست معاینه مینمایند و در این محل دوره های درسی را جم بطب قانونی و طریقه فحص اموات بجانا داده میشود .

کلاهی را بسر بگذار تا اتفاق به کلیسای « نوتر دام (۱) » برویم و نمازی خوانده شمعی در آجا با یکدیگر روشن نمائیم .

باری احساسات عمومی هنوز در هیجان بود مطبوعات مهمه که لسان حال نهضت ملی بودند در سر مقاله های بسیار بلیغ و عمیق فلسفه این جنایت وحشت انگیز را که باطناً همه نفوس را بطغیان آورده مورد مباحثه قرار داده موشکافی ها میکردند اصل و سرمنشأ واقعی آن جنایت را کشف نمودند علل غیر مستقیم ولی مؤثر آن را در مرام انقلابیون که بدون قصاص و جلوگیری منتشر است در سستی روابط جامعه در تزلزل تربیت اخلاقی در تسلیم شدن بمقتضیات شهوات در دلایل ختن بمناقع و اهواء شخصی تشخیص دادند و چون در تشخیص مرض جامعه متیقن شدند برای قطع ریشه فساد و بدی لازم شمردند که هر چه زود تر ممکن شود یخراقات و اوهام باطله و نقشه های غیر ممکن التحقق و خوابهای تعبیر نشدنی از قبیل سندیکالیسم (۲) وضع مالیات بر عوائد و غیره و غیره و غیره پشت پا زده شود چندین روز نامه که از جرائد مهمه هم شمرده میشدند شدت و شیوع جنایات را اثمار طبیعی لامذهبی دانسته از این مقدمه چنین نتیجه میگردانند که نجات و رستگاری جامعه منوط بان است که جمیع مردم یکدل و یکجهت صادقانه بذیل دیانت متشبث شده بان رجوع نمایند و راه نجات را همین می دانستند و اس .

۱ — Notre Dame de Paris : کلیسای رسی شهر پاریس که یکی از بهترین و بزرگترین آثار بناهای گوتیک (gothique) است و در ۱۱۶۳ م در زمان پاپ اسکندر سوم ولوی هفتم بنای آن شروع شده و در اواسط قرن سیزدهم تمام شده است نوتر دام یکی از شامخ ترین بناهای دست بشری است .

۲ — Syndcalisme : نام حزبی از احزاب افراطی و انقلابی کارگران .

یگشنبه بعد از آن جنایت برخلاف عادت جماعت کثیری در کلیساها مشاهده شدند. قاضی سالنو که مأمور فحوص و تحقیق بود شروع باستنطاق افرادی که از طرف شعبه تأمینات توقیف شده بودند نمود و در آثار و قرائن جالب توجه اما غلط و غیر صحیحی که کشف کرد سرگم شده اخباری که از طرف یکی از مخبرین موسوم به مونترمن باو داده شده اندکی قضایا را روشن نموده توجه او را بطریق صواب سوق داده بزودی فهماید که عامل و مسبب اصلی جنایت کوچه فوتریه از زمره دزدان ژون شو است این بود که کس بجستجوی آرکاد و زیئا فرستاده و هم حکم توقیف پرنس ایستار را صادر نمود دو نفر آژان نظمیہ در موقعیکه پرنس ایستار از منزل بوشوت که رفته بود چند دانه نارنجک تازه ساز نوطرح در آنجا امانت بگذارد خارج میشد دست بروی نهاده خواستند دستگیرش نمایند چون مقصد آنها مستحضر شد مخدئه مفصلی نموده از آنها پرسید که آیا اتومبیل محکمی دارند یا نه آژانها جواب دادند که اتومبیلی در آستانه درحاضر دارند ایستار چون جواب بشنید گفت مطمئن باشید که این تنها چیزی است که من میخواسته ام و فوراً هر دو آژان را در روی پله ها نقش زمین نموده نزد اتومبیلی که در انتظار او بر در بود شتافته رانده آنها زیر اتواوسی که در آندم از آنجا میگذاشت انداخته خود زمام اتومبیل را بدست گرفته و در مقابل چشم یکدسته مردم وحشت زده رو براه نهاد.

شب همان روز مسیو ژانکور که از جمله صاحبمنصبان پلیس در هیئت نمایندگان و مامورین قضاة عدلیه محسوب بود بمنزل ثوفیل رفت و این در موقعی بود که بوشوت تخم مرغ خالی فرو میداد که آوازش صاف رسا شود زیرا آن شب میبایستی در تئاتر «الدورا دوی ملی» (۱) تصنیف

تازه و نو در آمد خود را که ترجیحش این بود در آلمان ندارند مانند این .
 بخواند توفیل در منزل نبود بوشوت آنمرد نماینده قانون را باسبک بلند نظری
 و بی اعتنائی مخصوصی که از سادگی لباس پوشیدنش هویدا بود نزد خود
 پذیرفت بلی بوشوت ملبس به پرهنی بودریس ، صاحبمنصب محترم یاد داشت
 های موسیقی آ این ملکه گواگونند و مکاتیب غرامی را که آن مغنیه دلفریب با
 نهایت نظم و ترتیب و با کمال دقت در جعبه میز اطاق خواب خود نگاهداری
 میکرد ضبط نمود همینکه در کار بیرون رفتن بود دولابچه ئی را بنظر در آورده
 با نهایت بی اعتنائی انرا باز نموده آلائی در آن یافت که برای انهدام نصف
 شهر پاریس کفایت مینمود و نیز یکجفت بال بزک سفید در آن دید که نه
 جنس آن و نه فایده انرا بهمید بالاخره به بوشوت امر کرد که بزک و زرو
 ریور خود را تمام نماید و باوجود قریاد و زاریش بمحبس فرستاده شد .
 مسیو سالو مردی بود خستگی ناپذیر و پشت کار دار پس از رسیدگی
 باورای مقبوضه در منزل بوشوت و هم بموجب علائمی که موثر من تعیین کرده
 بود لرعلیه موریس داسپارویو حکم توقیفی صادر نمود که روز چهارشنبه ۲۷ ماه مه (۱)
 در ساعت هفت صبح محرمانه و با احتیاط بسیار اجرا شد . سه روز بود که موریس
 آرام و قرار نداشت نمیخواستند نمی خورد بکسی عشق نمیورزید مختصر کلام زندگی
 نمیکرد چون بسراغش آمدند هیچ شك و تردیدی در موضوع و ماعتات آن دیدن
 صبحانه نداشت و بمحض اینکه چشمش بصاحب منصب پلیس افتاد یکنوع استراحت خاطر
 غیر منتظری بجمیع حواسش احاطه نمود آرکاد شب گذشته بیامده بود انجا بخوابد ،
 موریس از صاحبمنصب پلیس خواهش کرد که قدری صبر کند آنگاه بادقت و مواظبت
 تمام لباس پوشیده در پی صاحبمنصب روان شده در اتومبیل گرایه ئی که مقابل دران منزل

متوقف بود جا گرفت آرامی بسیار شامل حالش بود که شاید موقعی که در محبس کونسیرژی (۱) در عقب او بسته شد کسی تغییر یافت، چون در اطاق محبس تنها ماند برای اینکه قضا و هوارا ببیند روی میز بالا رفت و گوشه از آسمان کبود را دیده تبسمی نمود اما آرامی خاطر و فراغ بالش بدان سبب بود که روحش خسته و حواسش خرف و بیحس بود و سبب دیگر آن بود که دیگر واهمه نمی از توقیف شدن نداشت، بدبختی هایش ویرا فیلسوف ماب نموده موجب یک نوع حکمت و دانائی عالی شده بود و چنان احساس مینمود که حالت لطف و سبکروچی در روی حلول نموده است نه بسیار از خود راضی بود و نه فوق العاد خود را حقیر میشمرد و امر خود را بین یدی الله تفویض نموده بود بدون اینکه تقصیرات و معاصی خود را مخفی داشته باشد و آنچه بر خودش عیان بود کتمان نماید در عالم ضمیر و وجدان قادر متعال را مخاطب داشته و میگفت که اگر او راه خلاف و عصیان سپرده بدان جهت بوده که میخواسته فرشته گمراهش را بصراط مستقیم هدایت و بجاده خیر و سلامت دلالت نماید بالاخره با صلح و صفاروی بستر کوچک خود آرمیده و براتحی خوابید.

پس از آنکه ساکنین پاریس و مردم ایالات مسبوق شدند که یک نفر معینه و نجیب زاده نمی محبوس گردیده اند مبهوت و غمزده و مندهش گشته و محق هم بودند زیرا بنابر مندرجات، طبوعات و جرائد مهمه که شرح آن فاجعه را هر روز بتفصیل می نگاشتند عقیده عمومی چنان منتظر بود که هرج و مرج طلبان جسور را که از جرم آنها بوی قتل و حرق میاید و از اعمالشان خباثت و شرارت میچکد بمحکمه جلب شوند نه آنکه مردم صاحب هنر و اصحاب ذوق و نظر قادر آورد

۱ — La Conciergerie — محبس معروف پاریس که از ضحائم عمارت عدلیه پاریس است و در انقلاب فرانسه هزاران گناهکار و بیگناه در آن محبوس شده اند و فعلا هم یکی از محبس های شهر نر بود است .

حبس و نکال در آیند . رئیس الوزراء و وزیر عدلیه که دیرتر از همه بر این اخبار واقف شد بخشم آمده برگرسی خود که به سر ابوالهول [۱] هائی که کمتر از خود او مهول بودند زینت یافته بود قرار گرفته سخت بفکر فرو رفت و در ضمن تفکرات غضب آلوده بلرزه در آمده بر مثال ناپلیون با قلمتراش خود چوب میز شاهانه را میتراشید (۲) چون سالتو که احضار شده بود از در درآمد بتقلید لوی چهاردهم (۳) که موقع تشریف و بار یافتن « لوزون (۴) » عصای خود را از پنجره بیرون انداخت رئیس الوزراء هم قلمتراش را به بخاری پرت نموده باجد و جهد بسیار ضبط نفس نموده با آهنگی خشمناک گفت :

- آیا دیوانه شده اید ؟ . . . با آنکه بحد لزوم گفته بودم که بعقیده من این توطئه يك توطئه هرج و مرج طلبانه ضد جامعه است یعنی باطنا و معنا ضد حکومت و ضد جامعه است بعضی انگلستان سندیکالیستی هم در آن حکمفرما بوده است باضافه آنچه لازم بود اراده خود را مخاطر نشان نموده و گفتم که این توطئه در حدود معین نگاهداشته شود بعد از اینهمه توصیه ها حالا در کارید چه میکنید؟ آیا برآید که انتقام هرج و مرج طلبان و آزادیخواهان را بخواهید . عجبا آخر شما چه کسانی را برای من بجنس انداخته اید ؟
بکنفر مغنیه محبوبه القلوب عموم ملیون و یسر یکی از نجبا و محترمین را که

۱- Sphinx ، حیوان افسانه که باندن شیر و سر انسان و بال عقاب تصویر میشده است و صریان قدیم آرا مظهر آفتاب تصور میکرده اند .

۲- در حالات ناپلیون کبیر نوشته اند که از جمله عاداتش این بوده که با قلمتراش میز یا کرسی را که بر آن مینشسته میتراشیده یا میخراشیده است .

۳- Louis XIV : — لوی چهاردهم یا لوی کبیر پسر لوی سیزدهم که در ۱۶۴۸ میلادی متولد شده و در ۱۷۱۵ م وفات کرده است و از اعظام پادشاهان فرانسه و دوره سلطنت طولانی و بزرگترین دوره های ادبی و علمی فرانسه نیز محسوب است

۴- Duc de Lauzun ، — از جمله رجال دربار لوی چهاردهم (۱۶۴۲ — ۱۷۲۳ م)

فوق‌العاده در حزب کاتولیک مقرب و منزلت محط علمای اعلام است و با دو اتیکان (۱) راه و پا دارد مردی که امروز یا فردا ممکن است بعنوان سفارت نزد پاپ گسیل شود توقیف میکنید میخواهید دفعه یکصد و شصت نفر وکیل مجلس دارالشوری و چهل نفر از اعضاء دست راست مجلس شیوخ را ضد و دشمن من نمائید آن هم روز قبل از استیضاح راجع بتأمین دیانتی ماشاء الله قصد دارید که میانه مرا با دوستان امروز و دوستان فردایم بهم زنید آیا شما هم مانند این دزدیل سفیه میخواسته اید عام به قلبانی خود حاصل کنید که مکاتیب معاشقات و مغازلات مورس داسپاریو را ضبط کرده اید؟ اگر مقصودتان حصول این علم بوده که من در این موضوع بشما اطمینان میدهم و یقین مینماید که قلبانید تمام پاریس هم میدانند اما بدانید که شما برای اینکار عضو محکمه نشده اید که انتقام شخصی خودتان را از مردم بکشید.

قاضی محممه با آهنگی لرزان و هیجانی بسیار گفت

— سرکار آقای وزیر عدلیه بنده مرد باشرقی هستم .

وزیر به پر خاش آمده گفت :

— شما یکنفر سفیه دیوانه ئی هستید . . . یکنفر دهانی خرفی هستید .

اینک گوش بدهید که هرگاه مورس داسپاریو و مادموازل نوشوت در ظرف نیم ساعت رها نشوند مثل آنکه شیشه ئی را بشکنند شما را هم درهم خواهیم شکست

یا الله بروید!

مسیورنه داسپاریو بشخصه سراغ پسر به کونسیرژری رفت و او را

۱— Vatican ، — عبارات پاپ که در روی تبه ئی که رومیان قدیم و اتیکانوس میگفتند

بنا شده و عبارت از یک سلسله کلیسا و متاحف و مدارس و قصور و بساطین است که

در ازمه مختلفه و اساسیهای مختلف ساخته شده است ، در اصطلاح وقتیکه واتیکان میگویند

یعنی « در بار پاپ » یا « حکومت پاپ » .

